

دوران انتقال به کار صلح آمیز

احیای اقتصاد ملی

﴿فایل چهارم﴾

\* از آثار منتخب لنین  
 \* در یک جلد  
 \* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴  
 \* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

-----  
 \* بازنویس: حجت برزگر  
 \* تاریخ: ۱۶-۰۸-۱۳۸۸ (۰۷-۱۱-۲۰۰۹ میلادی)  
 \* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:  
 melh9000@yadoo.com و melh9000@comhem.se , melh9000@tele2.se

### فهرست

صفحه	عنوان
	۱۵- پنجساله انقلاب روس و دورنمای انقلاب جهانی. سخنرانی
۳	در کنگره چهارم کمیترن ۱۳ نوامبر سال ۱۹۲۲
۱۶	۱۶- یادداشتهای در باره مسئله وظایف هیئت نمایندگی ما در لاهه
۲۰	۱۷- صفحاتی از دفتر یادداشت .....
۲۵	۱۸- در باره کنوپراسیون
۳۲	۱۹- در باره انقلاب ما. بمناسبت یادداشتهای ن. سوخانف
	۲۰- چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان
۳۵	بدهیم. پیشنهاد به کنگره دوازدهم حزب .....
۴۰	۲۱- بهتر است کمتر، ولی بهتر باشد
۵۵	* توضیحات

## ۱۵- پنجساله انقلاب روس و دورنمای انقلاب جهانی

سخنرانی در کنگره چهارم کمینترن ۱۳ نوامبر سال ۱۹۲۲

(تمام حضار تالار ظهور رفیق لینن را با کف زدن‌ها و هلهله پر شوری که تا مدتی خاموش نمیشود، استقبال میکنند. همه برمیخیزند و سرود «انترناسیونال» میخوانند.) رفقا! نام مرا در فهرست سخنرانان بعنوان سخنران اصلی قید کرده اند ولی توجه دارید که من پس از بیماری طولانی قدرت ایراد سخنرانی مفصل را ندارم. من فقط میتوانم مقدمه ای برای مهمترین مسائل ذکر کنم. موضوع سخن من بسیار محدود خواهد بود. موضوع «پنجساله انقلاب روس و دورنمای انقلاب جهانی» بسی پر دامنه تر و مبسوطتر از آنست که بطور کلی یک سخنران در عرض یک سخنرانی بتواند بیان دارد. لذا من فقط بخش کوچکی از این موضوع، یعنی مسئله «سیاست اقتصادی نوین» را میگیرم. من تماماً این قسمت کوچک را بر میگزینم تا شما را با این مسئله که اکنون لااقل برای من، از مهمترین مسائل است آشنا سازم زیرا در حال حاضر روی آن کار میکنم.

بدینسان من از اینکه چگونه سیاست اقتصادی نوین را آغاز کرده ایم و با کمک این سیاست به چه نتایجی نائل آمده ایم سخن خواهم گفت. اگر من بدین مسئله اکتفا ورزم، در آنصورت ممکن است بتوانم از عهده یک بیان اجمالی برآیم و تصویری کلی در باره مسئله مورد بحث بدست دهم.

اگر از آنجا آغاز نمائیم که چگونه ما به سیاست اقتصادی نوین رسیدیم، باید به مقاله ای مراجعه نمایم که در سال ۱۹۱۸ نگاشته ام (۳۳۸)، من در آغاز سال ۱۹۱۸ اتفاقاً ضمن مناظره کوتاهی از این مسئله صحبت کرده ام که ما در قبال سرمایه داری دولتی چه روشی را باید اتخاذ نمائیم. در آن ایام من چنین نوشتم:

«سرمایه داری دولتی در مقابل اوضاع و احوال کنونی (یعنی آنموقع) جمهوری شوروی ما گامی به پیش خواهد بود. اگر تقریباً پس از شش ماه دیگر در کشور ما سرمایه داری دولتی برقرار گردد موفقیتی عظیم و تضمین بسیار موثقی خواهد بود برای آنکه پس از یک سال سوسیالیسم در کشور ما بطور قطعی استوار و شکست ناپذیر گردد».

این مطلب البته در زمانی گفته شده است که ما از حالا نادانتر بودیم ولی آنقدرها هم نادان نبودیم که نتوانیم چنین مطالبی را بررسی کنیم.

بدینسان من در سال ۱۹۱۸ بر آن بودم که نسبت به وضع اقتصادی آنزمان جمهوری شوروی، سرمایه داری دولتی گامی به پیش محسوب میشد. این نکته بسی عجیب و شاید هم نامربوط بنظر رسد، زیرا حتی در آنموقع هم جمهوری ما جمهوری سوسیالیستی بود، در آنموقع ما هر روز با شتابی عظیم - ظاهراً با شتابی بیش از حد لزوم - با اقدامات اقتصادی مختلف و جدیدی دست میزدیم که نمیتوان بدانها نام دیگری جز سوسیالیستی داد. و با این حال در آن ایام من بر آن بودم که سرمایه داری دولتی نسبت به وضع اقتصادی آنروزی جمهوری شوروی گامیست به پیش و من سپس این اندیشه را بطور ساده با نام بردن عناصر نظام اقتصادی روسیه توضیح میدادم. این عناصر بنظر من بقرار زیرین بودند: «۱) پاتریارکال یعنی بدوی ترین شکل کشاورزی؛ ۲) تولید خرده کالائی (اکثریت دهقانانی هم که به معامله گندم اشتغال دارند باین جا مربوطند)؛ ۳) سرمایه داری خصوصی؛ ۴) سرمایه داری دولتی و ۵) سوسیالیسم». تمام این عناصر اقتصادی در روسیه آن زمان وجود داشتند. من در آنهنگام وظیفه خود شمردم توضیح دهم که این عناصر با هم دارای چه مناسباتی هستند و آیا مقتضی نیست که یکی از عناصر غیر سوسیالیستی یعنی سرمایه داری دولتی را بالاتر از سوسیالیسم بشمریم. تکرار میکنم: این نکته برای همه بسیار عجیب بنظر میرسد که عنصر غیر سوسیالیستی در یک جمهوری که خود را سوسیالیستی اعلام میدارد بالاتر از سوسیالیسم شمرده شود. ولی اگر بخاطر بیاورید که ما نظام اقتصادی روسیه را بهیچوجه یک پدیده همگون و دارای رشد عالی تلقی نمیکردیم و کاملاً واقف بودیم که ما در روسیه در کنار شکل سوسیالیستی دارای زراعت پاتریارکال هستیم که بدویترین شکل زراعت است، آنوقت مطلب مفهوم میگردد. در چنین اوضاع و احوالی سرمایه داری دولتی چه نقشی را میتواند ایفا کند؟

سپس من از خود میپرسیدم: کدام یک از این عناصر دارای تفوق است؟ روشن است که در محیط خرده بورژوائی عنصر خرده بورژوائی غلبه دارد. من در آنهنگام درک میکردم که عنصر خرده بورژوائی غلبه دارد: غیر از این هم نمیشد فکر کرد. مسئله ای که من در آنهنگام در برابر خود قرار میدادم - (این موضوع به مناظره خاصی مربوط بود که به مسئله حاضر ربطی ندارد) - چنین بود: روش ما نسبت به سرمایه داری دولتی چگونه است؟ و بخود پاسخ میدادم: سرمایه داری دولتی، با وجود آنکه شکل سوسیالیستی نیست، برای ما و برای روسیه مطلوبتر از شکل کنونی است. معنی این چیست؟ معنای این آنست که ما به نطفه و

یا سرآغاز اقتصاد سوسیالیستی فزون از حد بها نمیدادیم، گرچه ما دیگر انقلاب اجتماعی را عملی نموده بودیم: برعکس، ما همانوقت تا حد معینی این مطلب را درک میکردیم که: آری بهتر بود اگر ما قبلاً به سرمایه داری دولتی میرسیدیم و سپس به سوسیالیسم.

من باید این بخش را بویژه مورد تأکید قرار دهم، زیرا برآنم که تنها با مآخذ قرار دادن این نکته میتوان توضیح داد که اولاً سیاست اقتصادی کنونی چیست و ثانیاً میتوان برای انترناسیونال کمونیستی نیز نتیجه گیریهای عملی بسیار مهم نمود. نمیخواهم بگویم که ما از پیش نقشه آماده ای برای عقب نشینی داشتیم. چنین نقشه ای وجود نداشت. این سطور مختصری که جنبه مناظره داشت در آنموقع بهیچوجه نقشه عقب نشینی نبود. در باره یک ماده بسیار مهم، مثلاً در باره آزادی بازرگانی که برای سرمایه داری دولتی دارای اهمیت اساسی است، در اینجا حتی سخنی هم در میان نیست. معهذا بدینوسیله اندیشه کلی و مبهمی برای عقب نشینی بیان شده بود. من برآنم که ما باید به این نکته نه فقط از نقطه نظر کشور ما که از جهت نظام اقتصادی خود بسیار عقب مانده بود و تاکنون هم بهمان وضع باقی است، بلکه از نقطه نظر انترناسیونال کمونیستی و کشورهای راقیه اروپای باختری نیز توجه نمائیم. مثلاً اکنون ما به تنظیم برنامه مشغولیم. من شخصاً برآنم که بهتر از همه آن بود که ما اکنون کلیه برنامه ها را فقط در کلیات یا باصطلاح در شق اولیه آن مورد بحث قرار میدادیم و آنرا برای طبع میفرستادیم ولی تصمیم نهائی را در حال حاضر یعنی در سال جاری نمیگرفتیم. چرا؟ البته بنظر من مقدم بر همه بدانجهت که بعید است ما در باره این برنامه ها بدرستی تعمق کرده باشیم. و سپس از آنجهت که ما تقریباً مسئله عقب نشینی احتمالی و تأمین این عقب نشینی را بهیچوجه مورد تعمق قرار نداده ایم. و حال آنکه این مسئله آنچنان مسئله ایست که با وجود رخدادن یک چنین تغییرات عمیقی در سراسر جهان، نظیر برانداختن سرمایه داری و ساختمان سوسیالیسم با مشکلات فراوان آن، مسلماً باید مورد توجهش قرار دهیم. ما تنها کافی نیست بدانیم که هنگامی که مستقیماً دست به تعرض میزنیم و در این عمل فاتح می شویم چگونه باید عمل کنیم. در دوران انقلاب این آنقدرها دشوار نیست و آنقدر هم مهم نیست و لااقل قطعیتین موضوع نیست. در ایام انقلاب پیوسته لحظاتی پیش میآید که دشمن گیج می شود و اگر ما در این لحظه بر وی هجوم آوریم میتوانیم به آسانی غلبه کنیم. ولی این امر اهمیتی ندارد، زیرا خصم ما، اگر باندازه کافی متانت داشته باشد، میتواند قبلاً قوا و غیره جمع آوری کند. در اینصورت او به آسانی میتواند ما را به هجوم تحریک نماید و سپس برای سالهای مدید به عقب بیاندازد. بهمین

جهت است که من فکر میکنم اندیشهٔ اینکه ما باید امکان عقب نشینی را برای خود تدارک بینیم دارای اهمیت فراوان است و آنهم نه فقط از نظر تئوری. از نقطهٔ نظر عملی هم کلیهٔ احزابی که در آیندهٔ نزدیک خود را برای تعرض مستقیم علیه سرمایه داری آماده میکنند، هم اکنون بایستی در فکر آن نیز باشند که چگونه عقب نشینی را برای خود تأمین نمایند. من برآنم که اگر این درس را همراه درسهای دیگری که از تجارب انقلاب ما حاصل می آید فرا گیریم نه تنها زیانی به ما نخواهد رساند بلکه بسی محتمل است که در بسیاری موارد سود بیار خواهد آورد.

پس از آنکه تأکید نمودم که ما حتی در سال ۱۹۱۸ سرمایه داری دولتی را بمشابهٔ خط مشی ممکنهٔ عقب نشینی تلقی می کردیم، بذکر نتایج سیاست اقتصادی نوین می پردازم. تکرار می کنم: در آنموقع این هنوز اندیشهٔ بسیار مبهمی بود، ولی در سال ۱۹۲۱، پس از آنکه ما از مهمترین مرحلهٔ جنگ داخلی گذشتیم، و آنهم با احراز پیروزی گذشتیم، به بحران سیاسی داخلی بزرگ – و بنظر من بزرگترین بحران داخلی – روسیه شوروی برخورد کردیم که نه تنها بخش عمدهٔ دهقانان بلکه کارگران را نیز ناخشنود ساخت. در تاریخ روسیه شوروی این برای نخستین بار و امیدوارم برای آخرین بار بود که توده های بزرگ دهقانان، نه بطور آگاهانه بلکه بطور غریزی، دارای روحیه ای علیه ما بودند. این وضع خاصی که بدیهی است برای ما بسیار نامطبوع بود از کجا ناشی شده بود؟ علتش آن بود که ما در تعرض اقتصادی خود بسیار پیش رفتیم و برای خود پایگاه کافی تأمین نکردیم و توده ها، آنچه را که ما در آنموقع هنوز نمیتوانستیم آگاهانه بیان داریم ولی بزودی، پس از چند هفته، بدان اعتراف کردیم، حس میکردند و آن اینکه: انتقال مستقیم به شکل صرفاً سوسیالیستی اقتصاد، یعنی به توزیع صرفاً سوسیالیستی از قوهٔ ما خارج است و اگر ما قادر نباشیم طوری عقب نشینی کنیم که به اجرای وظایف آسانتری اکتفا ورزیم، آنگاه در معرض خطر فنا قرار میگیریم. بنظر من بحران در فوریه سال ۱۹۲۱ آغاز شد. در بهار همان سال بود که ما باتفاق آراء تصمیم گرفتیم (در این مورد من اختلاف نظر زیادی بین خودمان مشاهده نکردم) به سیاست اقتصادی نوین پردازیم. اکنون، پس از انقضاء یکسال و نیم، در پایان سال ۱۹۲۲، ما دیگر قادریم مقایساتی بکنیم. طی این مدت چه رخ داده است؟ این مدت بیش از یک سال و نیم را ما چگونه گذرانده ایم؟ چه نتیجه ای حاصل آمده است؟ آیا این عقب نشینی بما سودی رسانده است و آیا واقعاً ما را نجات داده و یا هنوز نتایج آن غیر معین است؟ این مسئلهٔ عمده ایست که من در برابر خود می گذارم و بر آنم که این مسئلهٔ عمده برای همهٔ احزاب

کمونیستی نیز دارای اهمیت درجه اول است، زیرا اگر پاسخ منفی میشد همه ما محکوم به فنا بودیم. من برآنم که ما با وجدان آرام میتوانیم باین سؤال پاسخ مثبت بدهیم و همانا بدین معنی میتوانیم پاسخ مثبت بدهیم که یکسال و نیم گذشته بنحوی مثبت و قطعی اثبات میکند که ما از عهده این آزمایش برآمده ایم.

اکنون می گویم این نکته را باثبات رسانم. من باید برای این منظور بطور مختصر از تمام اجزائی که اقتصاد ما را تشکیل میدهند نام ببرم.

قبل از همه روی سیستم مالی خودمان و روبل معروف روسی مکث می کنم. من فکر میکنم که میتوان روبل روسی را معروف خواند، لااقل از این جهت که میزان این روبل هم اکنون از کاتریلیون متجاوز است. (خنده حضار.) این خود چیزی است. این یک رقم نجومی است. (خنده حضار.) من فکر میکنم که در اینجا حتی همه نمیدانند معنای این رقم چیست. ولی ما این ارقام را از لحاظ علم اقتصاد هم باشد، خیلی مهم نمیشماریم، زیرا بالاخره صفرها را میتوان خط زد. (خنده حضار.) هم اکنون ما در این فن، که آنهم از نقطه نظر علم اقتصاد بهیچوجه مهم نیست، موفقیت‌هایی بدست آورده ایم و من مطمئنم که در سیر آتی حوادث ما در این فن باز هم به نتایج بیشتری خواهیم رسید. مسئله واقعاً مهم – عبارت است از تثبیت روبل. روی این مسئله ما کار میکنیم و بهترین قوای ما مشغول کارند و ما برای این وظیفه اهمیت قاطع قائلیم. اگر موفق شویم برای مدتی مدید و سپس برای همیشه روبل را تثبیت کنیم در آنصورت برد کرده ایم. آنگاه همه این ارقام نجومی و همه این تریلیونها و کاتریلیون ها هیچند. آنگاه ما موفق خواهیم شد اقتصاد خودمان را بر بنیاد محکم استوار کنیم و بر روی این بنیاد به تکامل آن ادامه دهیم. من فکر میکنم که در این باب خواهیم توانست واقعیات بحد کافی مهم و قاطعی برای شما بیان دارم. در سال ۱۹۲۱ دوران ثبات مظنه روبل کاغذی کمتر از سه ماه بطول انجامید. در سال ۱۹۲۲ جاری، گرچه هنوز پایان نرسیده است، این دوران بیش از پنج ماه بطول انجامید. من بر آنم که همین کافی است. البته اگر شما از ما خواستار اقامه برهانی باشید مشعر بر اینکه ما در آتیه این مسئله را کاملاً حل می کنیم آنوقت این کافی نیست. ولی به عقیده من اثبات تمام و کمال این مسئله بطور کلی محال است. اطلاعات مذکوره اثبات می کند که از سال گذشته، یعنی هنگامیکه ما سیاست اقتصادی نوین را شروع کردیم، تا امروز ما دیگر آموخته ایم بجلو برویم. چون ما اینرا آموخته ایم، من مطمئنم که در آینده نیز خواهیم آموخت که در این راه موفقیت‌های دیگری بدست آوریم در صورتی که سفاهت خاصی از ما سر نزنند. و اما مهمترین

کار - بازرگانی یعنی گردش کالا است که برای ما ضروری است. و اگر ما در عرض دو سال با وجود آنکه در حال جنگ بودیم (زیرا چنانکه میدانیم فقط چند هفته پیش از این ولادیوستک اشغال شد) (۳۳۹) با وجود آنکه ما فقط اکنون میتوانیم به اداره منظم امور اقتصادی خودمان پردازیم، از عهده اینکار بر آمده ایم، اگر ما با همه این احوال باین نتیجه نائل آمدیم که دوران ثبات روبل کاغذی از سه ماه به پنج ماه برسد، در اینصورت تصور میکنم جرأت آنرا دارم که بگویم از این جریان میتوانیم راضی باشیم. بالاخره ما تنها هستیم. ما هیچگونه وامی دریافت نداشته و دریافت نمیداریم. هیچیک از آن دولتهای نیرومند سرمایه داری که اقتصاد سرمایه داری خود را با چنان طرز «درخشانی» سازمان میدهند، که تاکنون هم نمیدانند به کجا میروند، به ما کمکی نکردند. آنها با صلح و رسای چنان سیستم مالی ایجاد کردند که خودشان هم از آن سر در نمی آورند. وقتی این دولتهای بزرگ سرمایه داری اقتصادیات خود را چنین اداره می کنند، آنوقت به عقیده من ما که عقب مانده و تحصیل نکرده ایم میتوانیم راضی باشیم که به مهمترین نکته، یعنی به تأمین شرایط تثبیت روبل، دست یافته ایم. آنچه این امر را ثابت میکند تحلیل تئوریک نبوده بلکه جریان عمل است و من بر آنهم که عمل از هرگونه مباحثات تئوریک در جهان مهمتر است. عمل هم نشان میدهد که ما در اینجا به نتایج قطعی رسیده ایم، یعنی آنکه شروع کرده ایم اقتصادیات را به سمت تثبیت روبل سوق دهیم و این آنچیز است که برای بازرگانی و برای دوران آزاد کالا و برای دهقانان و برای توده های عظیم مولدین خرده پا دارای بزرگترین اهمیت است.

اکنون به ذکر هدفهای اجتماعی خودمان میپردازم. عمده ترین هدف البته دهقانانند. در سال ۱۹۲۱ بدون شک ما با ناخرسندی بخش عظیم دهقانان روبرو بوده ایم. بعلاوه قحطی پیش آمد. و این برای دهقانان سنگینترین مصائب شمرده میشد. و کاملاً طبیعی بود که تمام کشورهای خارجه در آن هنگام فریاد میزدند: «بفرمائید، ملاحظه کنید، اینست نتایج اقتصاد سوسیالیستی». کاملاً طبیعی بود که آنها در این باره که در واقع قحطی نتیجه فجیع جنگ داخلی بود مهر خموشی بر لب میزدند. کلیه ملاکین و سرمایه داران، که در سال ۱۹۱۸ تعرض خود را علیه ما شروع کرده بودند، چنین جلوه گر میساختند که گویا قحطی نتیجه اقتصاد سوسیالیستی است. قحطی در واقع آنچنان بدبختی بزرگ و جدی بود که همه کارهای سازمانی و انقلابی ما را به محو و فنا تهدید میکرد.

لذا من اکنون سؤال میکنم: پس از یک چنین مصیبت بی سابقه و غیر منتظره، حال که ما سیاست اقتصادی نوین را معمول داشته ایم و به دهقانان آزادی بازرگانی داده ایم، وضع از



چه قرار است؟ پاسخ آن روشن و برای همه عیان است و آن اینکه: دهقانان در عرض یکسال نه تنها از عهده قحطی بر آمدند بلکه آنقدر مالیات جنسی دادند که هم اکنون ما دیگر صدها میلیون پوط گندم، آنهم تقریباً بدون بکار بردن هیچگونه وسیله اجباری، دریافت داشته‌ایم. قیامهای دهقانی، که سابقاً تا قبل از سال ۱۹۲۱ باصطلاح یک پدیده عمومی در روسیه بود، تقریباً بکلی از میان رفته است. دهقانان از وضع کنونی خود راضی هستند. این چیزی است که ما با آرامی میتوانیم تأیید کنیم. ما معتقدیم که این برهان مهمتر از هر برهان آماری است. احدی در این نکته شک ندارد که دهقانان در کشور ما عامل قاطع هستند. این دهقانان اکنون در وضعی هستند که ما دیگر نباید هراس داشته باشیم که از جانب آنان جنبشی علیه ما انجام گیرد. ما این مطلب را با آگاهی کامل و بدون اغراق میگوئیم. این هدفیست که ما بدان نائل شده ایم. دهقانان ممکن است از فلان یا بهمان جهت کار حکومت ما ناراضی باشند و ممکن است شکایت کنند. این البته ممکن و ناگزیر است زیرا دستگاه دولتی ما و اقتصاد دولتی هنوز بدتر از آنست که از این نوع چیزها جلوگیری کند ولی بهر جهت امکان هرگونه عدم رضایت جدی از جانب همه دهقانان نسبت بما کاملاً منتفی است. ما در عرض یکسال باین هدف نائل آمده ایم و من برآنم که همین خود خیلی زیاد است.

به موضوع صنایع سبک پردازیم. ما بویژه باید در مورد صنایع بین صنایع سنگین و سبک فرق بگذاریم زیرا این دو نوع صنایع در وضع مختلف قرار دارند. در باره صنایع سبک من میتوانم با آرامش خاطر بگویم که در این رشته رونق عمومی مشاهده می شود. بذکر جزئیات نمی پردازم. وظیفه من ذکر اطلاعات آماری نیست. ولی این تأثیر عمومی مبتنی بر واقعیات است و من میتوانم ضمانت کنم که در اساس آن هیچگونه امر نادرست و یا غیر دقیق وجود ندارد. ما میتوانیم رونق عمومی صنایع سبک و بدین مناسبت تا حد معینی بهبود وضع کارگران را خواه در پتروگراد و خواه در مسکو متذکر شویم. در نواحی دیگر این امر بمیزان کمتری مشاهده می شود زیرا در آن نواحی صنایع سنگین تفوق دارد، لذا نباید این مطلب را تعمیم داد. با همه این احوال من تکرار میکنم که صنایع سبک در حال رونق بی چون و چراست و بهبود وضع کارگران پتروگراد و مسکو امری است بالاترید. در هر دوی این شهرها، در بهار سال ۱۹۲۱ بین کارگران عدم رضایت وجود داشت. اکنون چنین عدم رضایتی نیست. ما که هر روز وضع و حالت روحی کارگران را مراقبت می کنیم در این امر اشتباهی نداریم.

مسئله سوم به صنایع سنگین مربوط است. در اینجا باید بگوییم که هنوز وضع وخیم است. در این وضع در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۲ تا حدی تحول رخ داد. بدین ترتیب ما میتوانیم امیدوار باشیم که وضع در آینده نزدیکی بهتر خواهد شد. ما تا حدودی برای این منظور وجوه لازم را گرد آورده ایم. در یک کشور سرمایه داری برای بهبود وضع صنایع سنگین صدها میلیون وام لازم بود که بدون آنها بهبود امکان نداشت. تاریخ اقتصادی کشورهای سرمایه داری مبرهن میدارد که در کشورهای عقب مانده تنها وامهای دراز مدت صد میلیونی بر حسب دلار یا روبل طلا میتوانست وسیله ارتقاء صنایع سنگین قرار گیرد. ما فاقد چنین وامهایی بودیم و تاکنون نیز وامی دریافت نکرده ایم. آنچه که اکنون در باره امتیازات و غیره مینویسند تقریباً چیز دیگری غیر از کاغذ نیست. در این اواخر راجع به این موضوع و نیز بویژه در باره امتیاز ثورکارت زیاد چیز نوشته ایم. ولی بنظر من سیاست ما در مورد امتیازات بسیار سیاست خوبی است. اما با همه این احوال هنوز فاقد یک امتیاز پر منفعت هستیم. خواهش میکنم این نکته را فراموش نکنید. بدین ترتیب وضع صنایع سنگین واقعاً هم برای کشور عقب مانده ما مسئله بسیار دشواری است، زیرا ما نمیتوانستیم به گرفتن وام از کشورهای ثروتمند مستظهر باشیم. مع الوصف ما اکنون ناظر بهبود مشهودی هستیم و نیز می بینیم که هم اکنون فعالیت بازرگانی ما سرمایه ای برای ما ایجاد کرده است. راست است که این سرمایه عجالتاً بسیار اندک است و اندکی از بیست میلیون روبل طلا زیادتر میشود. ولی بهر جهت شالوده کار ریخته شده است: بازرگانی ما بما وجوهی میرساند که میتوانیم آنرا برای ارتقاء صنایع سنگین مورد استفاده قرار دهیم. در حال حاضر صنایع سنگین ما بهر حال هنوز در وضع بسیار وخیمی است. ولی من برآنم که ما دیگر قادریم چیزی پس انداز کنیم. ما در آینده نیز چنین خواهیم کرد. گرچه این امر غالباً بحساب اهالی انجام می گیرد ولی با اینوصف ما باید صرفه جوئی کنیم. ما اکنون میکوشیم تا بودجه دولتی خودمان را تقلیل دهیم و دستگاه دولتی خودمان را کوچکتر کنیم. من در آینده باز هم در باره دستگاه دولتی خودمان چند کلمه ای بیان خواهم داشت. ما بهر جهت باید دستگاه دولتی را کوچکتر کنیم، ما باید تا آنجا که ممکن است صرفه جوئی نمائیم. ما در همه چیز، حتی در مدارس، صرفه جوئی می کنیم. این کار برای آن باید بشود که ما میدانیم بدون نجات صنایع سنگین و بدون احیاء آن قادر بساختن هیچگونه صناعی نیستیم و بدون آن اصولاً بعنوان یک کشور مستقل، نابود خواهیم شد. اینرا ما خوب میدانیم.

نجات روسیه تنها محصول خوب زمینهای دهقانان نیست - این هنوز کم است - و نیز

تنها وضع خوب صنایع سبک، که اشیاء مصرف در اختیار دهقانان میگذارد، نیست - اینهم هنوز کم است، - برای ما همچنین صناعت سنگین ضروری است. و برای آنکه وضع آنرا بهبود بخشیم سالهای مدیدی کار لازم است.

صنایع سنگین به اعانه دولت احتیاج دارد. اگر این وجوه را نیابیم ما دیگر بعنوان یک دولت متمدن - تا چه رسد بعنوان یک دولت سوسیالیستی، - از بین رفته ایم. بدینسان ما در این زمینه گام قطعی برداشته ایم. ما وجوهی، که برای پیا داشتن صنایع سنگین ضروری است، بدست آوردیم. راست است مبلغی که ما تاکنون بدست آورده ایم بزحمت از بیست میلیون روبل طلا متجاوز است، ولی بهر حال این مبلغ موجود است و فقط به ارتقاء صناعت سنگین اختصاص دارد.

گمان میکنم من بطور کلی طبق وعده ای که داده ام مختصراً عمده ترین عناصر اقتصاد ملی خودمان را بیان داشته ام و گمان میکنم از آنچه گفته شد میتوان نتیجه گرفت که سیاست اقتصادی نوین هم اکنون نتیجه مثبت داده است. هم اکنون ما دلیل مثبتی ای در دست داریم که طبق آن بگوئیم بعنوان یک دولت، قادریم بازرگانی کنیم و مواضع محکم کشاورزی و صناعت را برای خود محفوظ داشته بجلو برویم. فعالیت عملی این مطالب را بثبوت رسانده است. من گمان میکنم که این عجالتاً برای ما کافی است. ما باید هنوز بسی چیزها بیاموزیم و ما این نکته را فهمیده ایم که هنوز باید بیاموزیم. پنج سال است ما زمام قدرت را در دست داریم و ضمناً طی تمام این پنج سال ما در حال جنگ بوده ایم. بنابراین موفقیت داشته ایم.

این مفهوم است زیرا دهقانان طرفدار ما بودند. مشکل بتوان بیش از آنچه که دهقانان طرفدار ما بودند از ما طرفداری کرد. دهقانان می فهمیدند که در پشت سر سفیدها ملاکین یعنی کسانی که دهقانان بیش از همه در عالم از آنها بیزارند، ایستاده اند. و لذا دهقانان با شور و شوق و صداقتی هر چه تمامتر طرفدار ما بودند. نیل باین مقصد که دهقانان از ما در مقابل سفیدها دفاع کنند دشوار نبود. دهقانان، که سابقاً از جنگ بیزار بودند، آنچه را که در قوه داشتند برای جنگ علیه سفیدها و برای جنگ داخلی علیه ملاکین انجام دادند. معهداً این همه مطلب نبود زیرا در واقع مسئله در اینجا فقط بدین نحو مطرح بود که آیا قدرت در دست ملاکین خواهد ماند یا در دست دهقانان. برای ما این مطلب کافی نبود. دهقانان میفهمند که ما قدرت حاکمه را برای کارگران بدست گرفته ایم و هدف ما عبارت است از استقرار نظام سوسیالیستی بکمک این قدرت حاکمه. لذا برای ما تدارک اقتصادی اقتصاد

سوسیالیستی از همه مهمتر بود. ما نمیتوانستیم آنرا از طریق مستقیم تدارک بینیم. ما مجبور بودیم اینکار را از طریق غیر مستقیم انجام دهیم. سرمایه داری دولتی، بدان طریقی که ما در کشور خود مستقرش ساخته ایم، یک نوع سرمایه داری دولتی خود ویژه ایست. این سرمایه داری دولتی با مفهوم عادی خودش مطابقت ندارد. ما کلیه مواضع حیاتی را در دست خود داریم، زمین در دست ماست و به دولت تعلق دارد. این مطلب بسیار مهم است گرچه مدعیان ما مطلب را چنین جلوه گر میسازند که گویا این مسئله هیچگونه اهمیتی ندارد. این درست نیست. این کیفیت که زمین متعلق بدولت است فوق العاده مهم است و همچنین از نقطه نظر اقتصادی دارای اهمیت عملی فراوانی است. ما باین هدف نائل آمده ایم و باید بگویم که تمام فعالیت آینده ما نیز تنها باید در این چارچوب بسط و تکامل یابد. ما اکنون بدانجا رسیده ایم که دهقانان ما راضی هستند و صنایع و بازرگانی جان می گیرند. من در فوق گفته ام که سرمایه داری دولتی ما با سرمایه داری دولتی بمعنای تحت الفظی آن این تفاوت را دارد که نه تنها زمین بلکه کلیه بخشهای مهم صنایع در دست دولت پرولتاری است. مقدم بر همه چیز ما قسمتی از صنایع کوچک و متوسط را به اجاره داده ایم، با اینحال بقیه صنایع در دست ما باقی مانده است. و اما در باره بازرگانی، من میخواهم یکبار دیگر تأکید کنم که ما سعی داریم شرکتهای مختلط تأسیس کنیم و هم اکنون در کار تأسیس این شرکتها هستیم، در این شرکتها بخشی از سرمایه متعلق به سرمایه دار خصوصی و آنهم سرمایه دار خارجی و قسمت دیگر متعلق بماست. اولاً ما با این ترتیب شیوه بازرگانی را می آموزیم و اینهم برای ما ضروری است و ثانیاً ما همیشه امکان داریم، در صورتیکه ضروری بشمریم، چنین شرکتی را منحل کنیم و لذا باصطلاح ما هیچ ریسکی نمیکنیم. و اما از سرمایه داری خصوصی می آموزیم و برای العین میبینیم که چگونه میتوانیم بپا خیزیم و مرتکب چه اشتباهاتی میشویم. تصور میکنم میتوانم بهمین اندازه اکتفاء کنم.

میخواستم در باره برخی نکات بی اهمیت دیگر هم صحبت کنم. تردیدی نیست که ما بمیزان کثیری مرتکب سفاهت شده ایم و هنوز هم میشویم. احدی نمی تواند در این باره بهتر از من قضاوت کند و آنرا عیان تر از من به بیند. (خنده حضار). چرا مرتکب سفاهت میشویم؟ این امر مفهوم است: اولاً — ما کشور عقب مانده هستیم، ثانیاً سطح معلومات در کشور ما بحداقل است، ثالثاً کمکی دریافت نمیداریم. هیچیک از کشورهای متمدن بما کمک نمی کنند. برعکس همه آنها بضد ما کار میکنند. رابعاً این تقصیر دستگاه دولتی ماست. آنچه بما رسیده یک دستگاه دولتی کهنه است و اینهم بدبختی ماست. دستگاه دولتی غالب

اوقات بضد ما عمل می کند. وضع از این قرار بود که در سال ۱۹۱۷، پس از آنکه ما قدرت حاکمه را بدست گرفتیم، دستگاه دولتی بضد ما خرابکاری میکرد. در آنموقع ما خیلی ترسیدیم و خواهش کردیم که «لطفاً نزد ما برگردید». این بود که آنها همه برگشتند و اینهم برای ما مصیبتی بود. ما اکنون تعداد کثیری کارمند داریم ولی باندازه کافی نیروی تحصیل کرده نداریم که واقعاً این عده را اداره کند. در عمل اغلب اوقات وضع چنین است که در اینجا یعنی در بالا، که ما قدرت دولتی را در دست داریم، دستگاه باز هم یک طوری کار می کند ولی در پائین خودسرانه امر و نهی می کنند و چنان امر و نهی میکنند که اغلب اوقات بضد اقدامات ما عمل می نمایند. من نمیدانم در بالا چقدر ولی بهر جهت خیال میکنم چند هزار و حداکثر چند ده هزار نفر افرادی از خود داریم. ولی در پائین صدها هزار کارمند قدیمی هست، که از دوران تزار و جامعه بورژوازی باقی مانده اند و قسمتی آگاهانه و قسمتی هم غیر آگاهانه بضد ما کار می کنند. طی یک مدت کوتاه در این قسمت نمی توان کاری انجام داد، این مطلبی است بالاترید. در اینجا ما باید طی سالیان دراز کار کنیم، تا دستگاه را تکمیل بخشیم و آنرا تغییر دهیم و نیروهای جدید را بکار جلب نمائیم. ما اینکار را با نواختی بحد کافی سریع و شاید هم بیش از حد سریع انجام میدهیم. مدارس شوروی و دانشکده های کارگری تأسیس شده و چندین صد هزار جوان تحصیل می کنند و شاید هم بسیار سریع تحصیل می کنند ولی بهر جهت کار شروع شده است و من فکر میکنم که این کار ثمرات خود را ببار خواهد آورد. اگر خیلی عجولانه کار نکنیم طی چند سال عده کثیری از جوانان در اختیار ما خواهند بود که قادرند از بیخ و بن دستگاه دولتی ما را دگرگون سازند.

گفتم که ما مرتکب مقدار زیادی سفاهت شده ایم، ولی من باید در این زمینه چند کلمه ای هم در باره مدعیانمان بگویم. وقتی مدعیان ما بما تذکر میدهند و می گویند که اینک خود لنین معترف است که بلشویک ها مرتکب سفاهت زیادی شده اند، من می خواهم در پاسخ آنها بگویم: آری، ولی بدانید که سفاهت های ما هر چه باشد از نوعی غیر از سفاهت شما است. ما تازه شروع به آموختن نموده ایم و با چنان نظمی می آموزیم که اطمینان داریم به نتایج خوب خواهیم رسید. ولی اگر مدعیان ما، یعنی سرمایه داران و قهرمانان انترناسیونال دوم، روی سفاهت هائی که ما مرتکب شده ایم تکیه کنند، من بخود اجازه میدهم که برای مقایسه سخنان یکی از نویسندگان نامی روس را در اینجا با اندک تغییری ذکر کنم که در اینصورت چنین خواهد بود: وقتی بلشویکها مرتکب سفاهت میشوند، بلشویک می گوید: «دو

دو تا میشود پنج تا»، ولی وقتی مدعیانش، یعنی سرمایه داران و قهرمانان انترناسیونال دوم، مرتکب سفاهت می شوند، چنین میگویند: «دو دو تا می شود – شمع کافوری». اثبات این نکته دشوار نیست. مثلاً قراردادی را که آمریکا و انگلستان و فرانسه و ژاپن با کلچاک منعقد کرده اند بردارید. از شما سؤال میکنم: آیا دولتهائی از اینها منورالفکرتر و مقتدرتر در جهان وجود دارند؟ ولی نتیجه چه شده است؟ آنها بدون آنکه حساب کنند، فکر کنند و ملاحظه کنند به کلچاک وعده کمک دادند. این یک شکست مفتضحی بود که به عقیده من حتی درک آن هم برای عقل بشری دشوار است.

یا مثال دیگر را بگیریم که هم مفهومتر است و هم مهمتر: صلح ورسای. از شما سؤال میکنم: در اینجا دول «معظم» که «غرق در هاله افتخار» هستند چه کردند؟ چگونه میتوانند از این آشفتگی، از این وضع بی معنی برای خود گریزگاهی بیابند؟ تصور میکنم اغراق نباشد اگر تکرار کنم که سفاهت های ما در قیاس با آن سفاهت هائی که دولتهای سرمایه داری و جهان سرمایه داری و انترناسیونال دوم مشترکاً مرتکب میشوند هیچ است. باین جهت به عقیده من دورنمای انقلاب جهانی – موضوعی که من باید باختصار بدان پردازم – مساعد است. و من برآنم که در صورت وجود یک شرط معین این دورنما باز هم بهتر خواهد شد. میخواستم کلمه ای چند در باره این شرایط بیان دارم.

ما در سال ۱۹۲۱ در کنگره سوم، قطعنامه ای درباره ساختمان تشکیلاتی احزاب کمونیست و در باره اسلوبها و مضمون کار آنها تصویب کردیم. قطعنامه بسیار عالی است، ولی تقریباً سرپای آن روسی است، یعنی از شرایط و اوضاع روسیه اقتباس شده است. این جهت خوب قطعنامه است ولی در عین حال جهت بد آنهم هست. بد از این جهت که من معتقدم تقریباً یک نفر خارجی هم نمیتواند آنرا بخواند – من قبل از اینکه این سخن را بگویم این قطعنامه را مجدداً خوانده ام. اولاً زیاده از حد مطول و حاوی پنجاه ماده و یا حتی بیشتر است. خارجیها معمولاً چنین چیزهائی را نمیتوانند بخوانند. ثانیاً حتی اگر هم آنرا بخوانند هیچیک از خارجیها آنرا نخواهد فهمید و علت آنهم روسی بودن بیش از حد آنست. نه برای آنکه به روسی نوشته شده است – این قطعنامه خیلی خوب بتمام زبانها ترجمه شده است – بلکه برای آنکه سرپای آن مشحون از روح روسی است. و ثالثاً اگر یکنفر خارجی، برحسب استثناء، آنرا بفهمد، نمیتواند اجراء کند. این نقص سوم قطعنامه است. من با برخی از نمایندگان که در اینجا حضور دارند صحبت کرده ام و امیدوارم که در جریان آتی کنگره، گرچه خود شخصاً نمیتوانم در آن شرکت جویم زیرا این امر متأسفانه برای من محال است – ولی با عده زیادی

از نمایندگان کشورهای مختلف به تفصیل صحبت کنم. در من این فکر ایجاد شده است که ما با این قطعنامه اشتباه بزرگی کرده ایم بدین معنی که راه ترقیات آتی خودمان را سد کرده ایم. چنانکه متذکر شدم قطعنامه بسیار عالی تنظیم شده است و من زیر کلیه پنجاه یا پنجاه و اندکی ماده آن را امضاء میکنم. ولی ما اینرا نفهمیدیم که چگونه باید با این تجربه روسی خودمان با خارجیها برخورد کنیم. آنچه که در قطعنامه گفته شده بصورت کلمات بی جانی باقی مانده است. ولی اگر ما این نکته را درک نکنیم نمیتوانیم بجلو برویم. بنظر من مهمترین کار برای همه ما، خواه برای روسها و خواه برای رفقای خارجی، آنست که پس از پنج سال انقلاب روس باید بیاموزیم. اکنون تازه ما امکان آموختن یافته ایم. من نمیدانم این امکان تا کی ادامه خواهد یافت. من نمیدانم دول سرمایه داری تا کی بما امکان خواهند داد به آرامی بیاموزیم. ولی هر لحظه ای که از فعالیت جنگی و جنگ فارغ باشیم باید آنرا برای آموزش، و آنهم از آغاز، مورد استفاده قرار دهیم.

همه حزب و همه قشرهای روسیه این مطلب را باعطشان خود برای علم آموزی اثبات میکنند. این تلاش برای آموختن نشان میدهد که اکنون مهمترین وظیفه ما عبارت است از آموختن و آموختن. ولی رفقای خارجی هم باید بیاموزند، نه بدان معنایی که ما میاموزیم یعنی خواندن و نوشتن و خوانده را فهمیدن، که ما هنوز بدان نیازمندیم. بحث میکنند که آیا این مطلب به فرهنگ بورژوازی مربوط است یا به فرهنگ پرولتری؟ من این مسئله را مفتوح می گذارم. در هر حال یک امر بالاترید است و آن اینکه: ما باید قبل از هر چیز خواندن و نوشتن و خوانده را فهمیدن بیاموزیم. برای خارجیها این کار لازم نیست. برای آنها کاری بالاتر از این لازم است: و آن مقدم بر همه اینست که آنچه را ما در باره ساختمان تشکیلاتی احزاب کمونیستی نگاشته ایم و رفقای خارجی هم آنرا نخوانده و نفهمیده امضاء کرده اند درک کنند. این باید نخستین وظیفه آنها باشد. ضروری است که این قطعنامه اجراء شود. اینکاری است که نمیتوان در عرض یکشب انجام داد، چنین کاری مطلقاً غیر ممکن است. قطعنامه بیش از حد روسی است: این قطعنامه منعکس کننده تجربه روسی است و بهمین جهت برای خارجی ها غیر قابل درک است و آنها نمیتوانند بدین اکتفا ورزند که مانند شمائلی آنرا در گوشه ای آویخته و بدان نماز گزارند. با چنین عملی چیزی نمیتوان بدست آورد. آنها باید بخشی از تجارب روسی را فرا گیرند. من نمیدانم اینکار چگونه انجام خواهد گرفت. ممکن است مثلاً فاشیستهای ایتالیا بما خدمات فراوانی بکنند بدین معنی که به ایتالیائیها توضیح دهند که هنوز بحد کافی دارای معارف نیستند و کشور آنها هنوز در مقابل باندهای سیاه تضمین نشده

است. ممکن است که این امر بسیار سودمند باشد. ما روسها نیز باید طرق توضیح مبادی این قطعنامه را به خارجیا جستجو کنیم. در غیر اینصورت آنها مطلقاً قادر نخواهند بود این قطعنامه را اجراء کنند. من معتقدم که ما باید در این زمینه نه تنها به روسها، بلکه به رفقای خارجی نیز، بگوئیم که مهمترین کار در دورانی که اکنون فرا میرسد آموختن است. ما بمعنای اعم می آموزیم. آنها باید بمعنای اخص بیاموزند تا بتوانند واقعاً به تشکیلات، ساختمان، اسلوب و مضمون کار انقلابی دست یابند. اگر این کار انجام گیرد، آنگاه من مطمئنم که دورنمای انقلاب جهانی نه فقط خوب بلکه عالی خواهد بود. (کف زدنهای شورانگیزی که تا مدتی خاموش نمیشود. بانگهای «زنده باد رفیق لنین ما!» موجب هلهله‌های پرشور تازه ای میگردد.)

«پراودا» شماره ۲۵۸،

۱۵ نوامبر سال ۱۹۲۲

## ۱۶- یادداشت‌هایی در باره مسئله وظایف هیئت

### نمایندگی ما در لاهه (۳۴۰)

بنظر من در مسئله مبارزه با خطر جنگ یعنی مسئله ایکه به کنفرانس لاهه مربوط میشود بزرگترین مشکل عبارت است از دفع این پندار موهوم که مسئله مذکور ساده و واضح و نسبتاً سهل است.

معمولاً معروفترین پیشوایان رفرمیست به طبقه کارگر می گویند: \_ جنگ را با اعتصاب یا انقلاب پاسخ می گوئیم. و غالب اوقات قاطعیت ظاهری این پاسخها کارگران و کارکنان کئوپراتیوها و دهقانان را قانع و آرام میسازد.

شاید بهترین شیوه این باشد که مطلب را با شدیدترین تکذیب یک چنین عقیده ای آغاز کنیم. باید متذکر شویم که بویژه اکنون، پس از جنگ اخیر، تنها ابله ترین افراد و دروغگویان علاج ناپذیر میتوانند اطمینان دهند که دادن چنین پاسخی به مسئله مبارزه علیه جنگ پاسخ بدرد خوری است. باید متذکر شویم که «پاسخ دادن» به جنگ بوسیله اعتصاب غیرممکن است، درست همانطور که «پاسخ دادن» به جنگ بوسیله انقلاب، به معنای ساده و تحت الفظی این کلمات، غیرممکن است.



باید با افراد این وضع واقعی را توضیح داد که چقدر رازی که در آن جنگ زائیده میشود بزرگ است و سازمانهای عادی کارگران، گرچه خود را انقلابی بنامند، چقدر در برابر جنگی که واقعاً فرا میرسد عاجزند.

باید به مردم بنحوی هرچه مشخص تر یکبار و یکبار دیگر توضیح داد که در دوران جنگ اخیر وضع از چه قرار بود و چرا نمیتوانست بدیگر منوال باشد.

باید بویژه اهمیت این وضع را توضیح داد که «دفاع از میهن» مسئله ای ناگزیر میشود و اکثریت عظیم زحمتکشان بناچار این مسئله را بسود بورژوازی خود حل خواهند کرد.

لذا اولاً توضیح مسئله «دفاع از میهن» و ثانیاً توضیح مسئله «شکست طلبی» که با آن ارتباط دارد و سرانجام توضیح یگانه شیوه ممکن مبارزه علیه جنگ، یعنی حفظ و تشکیل یک سازمان غیر علنی برای آنکه کلیه انقلابیونی که در جنگ شرکت داشته اند بتوانند در این سازمان به فعالیت طولانی پردازند - همه اینها باید در نخستین سطح قرار گیرد.

تحریم جنگ عبارت پردازی سفیهانه است. کمونیستها باید در هر جنگ ارتجاعی شرکت جویند.

مطلوب است از روی امثله ای که فرضاً از مطبوعات آلمانی قبل از جنگ اتخاذ میشود و از جمله از روی امثله ای که از کنگره بال منعقد در ۱۹۱۲ اتخاذ میگردد بنحوی هر چه مشخصتر نشان داده شود که تصدیق تئوریک این نکته که جنگ تبهکارانه است و جنگ برای سوسیالیست مجاز نیست و غیره، کلماتی میان تهی است. زیرا طرح مسئله بدینسان فاقد هرگونه جنبه مشخصی است. ما برای توده ها هیچگونه تصور واقعاً زنده ای در باره اینکه جنگ چگونه میتواند فرا رسد و فرا میرسد ایجاد نمیکنیم. ولی جرائد حاکمه برعکس، هر روز در تعداد بیشماری نسخ، این مسئله را ماستمالی میکنند و در باره آن چنان اکاذیبی اشاعه میدهند که جرائد ضعیف سوسیالیستی در مقابل آن بکلی عاجزند. بویژه آنکه جرائد مزبور در این مورد بهنگام صلح نیز نظریات بکلی غلطی را تعقیب میکنند. جرائد کمونیستی نیز در اغلب کشورها محتمل است رسوائی بار آورند.

بنظر من نمایندگان ما در کنفرانس بین المللی کارکنان کئوپراتیوها و تردیونیونیست ها بایستی وظایف را بین خودشان تقسیم کنند و همه آن سفسطه هائی را، که در حال حاضر بکمک آنها جنگ را موجه میسازند، به تفصیل هر چه تمامتر مورد تحلیل قرار دهند.

ممکن است عمده ترین وسیله جلب توده ها به جنگ همانا عبارت از آن سفسطه هائی باشد که جرائد بورژوازی بکمک آنها عمل می کند و مهمترین کیفیتی که عجز ما را در

مقابل جنگ توضیح میدهد آنست که یا قبلاً این سفسطه ها را تحلیل نمی کنیم و یا از آنهم بدتر، با بکار بردن عبارات پیش پا افتاده و گزافه آمیز و بکلی میان تهی حاکی از آنکه ما نمیگذاریم جنگ بشود و ما کاملاً به جنبه تبهکارانه جنگ واقفیم و امثال آن که درست مطابق با روح بیانیه بال در سال ۱۹۱۲ است گریبان خود را از شر این سفسطه ها خلاص میکنیم.

بنظر من اگر ما در کنفرانس لاهه چند تن داشته باشیم، که قادر باشند بیک زبانی علیه جنگ نطق کنند، مهمتر از همه این خواهد بود که آنها این نکته را تکذیب نمایند که گویا حضار مجلس مخالف جنگ هستند و گویا میفهمند چگونه جنگ میتواند و باید در لحظه ای هر چه غیر منتظره تر سر برسد و گویا از شیوه مبارزه علیه جنگ تا حدی آگاه هستند و گویا قدرتی دارند که راهی عاقلانه و موصل بههدف برای نبرد علیه جنگ برگزینند.

ما باید بمناسبت تجربه ایکه چندی پیش از جنگ بدست آمده است توضیح بدهیم که چه مسائل فراوانی خواه تئوریک و خواه معیشتی فردای روز اعلام جنگ مطرح خواهد شد و چگونه هرگونه امکان اینموضوع را که اکثریت عظیم احضار شدگان باین مسائل با ذهنی نسبتاً روشن و با بی غرضی نسبتاً موافق وجدان بنگرند، سلب مینماید.

من بر آنم که این مسئله را باید با تفصیل هرچه تمامتر و بدو طریق توضیح داد: اولاً، باید آنچه را که در جریان جنگ گذشته بود حکایت کرد و تحلیل نمود و به حضار اظهار داشت که آنها این نکات را نمی دانند و یا آنکه تظاهر بدانستن می کنند ولی در عمل دیده را بر روی کنه مسئله، که بدون علم به آن از هیچ گونه نبردی علیه جنگ سخنی هم نمیتواند در بین باشد، فرو می بندند. در این مورد به عقیده من تحلیل کلیه سایه روشنهای همه نظریاتی که در آن موقع راجع به جنگ بین سوسیالیستهای روس پدید شده بود ضروری است. ضروری است اثبات شود که این سایه روشنها تصادفی پدید نشده بلکه از خود طبیعت جنگهای معاصر بطور کلی ناشی گردیده اند. ضروری است اثبات شود که بدون تحلیل این نظریات و بدون توضیح آنکه چگونه این نظریات بناگزیر پدید میشوند و چگونه این نظریات برای مسئله مبارزه با جنگ دارای اهمیت قاطعند، از هیچگونه آمادگی برای جنگ و یا حتی از روش آگاهانه نسبت به آن صحبتی هم نمیتواند در بین باشد.

ثانیاً، باید امثله ای از تصادمات کنونی، حتی ناچیزترین آنها، ذکر کرد و طبق آنها توضیح داد که چگونه نائره جنگ ممکنست هر روزه بر اثر مشاجره بین انگلستان و فرانسه بر سر جزئیاتی از قرارداد با ترکیه یا بین امریکا و ژاپن بخاطر اختلافات توخالی در باره هر

یک از مسائل اقیانوس ساکن یا بین هر یک از دول بزرگ بخاطر مشاجرات مستعمراتی یا بخاطر مشاجرات گمرکی یا بطور کلی سیاست بازرگانی و غیره و غیره، - برافروخته شود. بنظر من اگر اندک تردیدی در باره امکان اینکه در لاهه نطقی در نهایت آزادی علیه جنگ ایراد گردد وجود داشته باشد، لازم است یک سلسله حیل هائی اندیشید که اقلأ مطالب عمده گفته شود و سپس آنچه را که توفیق به گفتن آن حاصل نیامده در رساله ای جداگانه منتشر ساخت. باید کار را بجائی رساند که رئیس جلسه سخن را قطع کند.

بنظر من، برای همین منظور، غیر از ناطقینی که قادرند و مکلفند علیه جنگ بطور کلی نطق کنند. یعنی همه دلائل عمده و کلیه شرایط مبارزه علیه جنگ را شرح و بسط دهند. اشخاصی که به سه زبان عمده خارجی تسلط دارند نیز باید در این هیئت نمایندگی شرکت جویند و وقت خود را صرف مذاکره با نمایندگان و توضیح این نکته نمایند که دلائل اساسی تا چه حد برای آنها مفهوم است و تا چه حد لزوم دارد که این یا آن استدلال مطرح شود یا آنکه امثله ای ذکر گردد.

ممکن است در یک سلسله مسائل تنها ذکر امثله واقعی از جنگ گذشته بتواند تأثیر جدی داشته باشد. ممکن است در یک سلسله مسائل دیگر تنها توضیح چگونگی کشمکش های کنونی بین دولتها و رابطه آن با تصادم مسلحانه احتمالی، بتواند تأثیر جدی داشته باشد. بخاطر دارم که در مسئله مبارزه با جنگ اظهارات چندی که نمایندگان کمونیست ما خواه در پارلمان و خواه ضمن نطقهای بیرون از پارلمان نموده اند وجود دارد و این اظهارات از نوعی است که بمیزان فوق العاده زیاد حاوی مطالب نادرست و سبکمغزانه ای در باره مبارزه علیه جنگ است. بعقیده من علیه چنین اظهاراتی بویژه اگر پس از جنگ ایراد شده باشد، باید با قاطعیتی هر چه تمامتر سخن گفت و نام هر یک از این سخنرانها را بیرحمانه ذکر نمود. میتوان هر طور که مایل باشید، و بویژه در صورت لزوم، در باره این سخن ران با نرمی اظهار نظر کرد ولی نمیتوان هیچیک از این موارد را بسکوت برگزار نمود، زیرا روش سبکمغزانه نسبت به این مسئله چنان بلائی است که بقیه ملاحظاتی را تحت الشعاع می گذارد و اغماض نسبت بدان محال است.

یک رشته تصمیمات کنگره های کارگران وجود دارد که بطور نابخشودنی احمقانه و سبکمغزانه است.

باید فوراً انواع و اقسام مصالح را گرد آورد و بطور مبسوط خواه بخشها و اجزاء مختلف موضوع و خواه همه «استراتژی» را که باید در کنگره عملی گردد در معرض بحث قرار داد.

از جانب ما نه تنها ارتکاب اشتباه در یک چنین مسئله، بلکه داشتن نقص قابل ملاحظه نیز تحمل ناپذیر است.

۴ دسامبر سال ۱۹۲۲  
 برای نخستین بار در ۲۶ آوریل  
 سال ۱۹۲۴ در شماره ۹۶ روزنامه  
 «پراودا» بامضاء لنین بچاپ رسید.

### ۱۷- صفحاتی از دفتر یادداشت

اثری که در روزهای اخیر راجع به میزان باسوادی اهالی روسیه طبق ارقام آمار سال ۱۹۲۰ منتشر شده است («باسوادی در روسیه»، مسکو، سال ۱۹۲۲، اداره مرکزی آمار، شعبه آمار آموزش ملی) پدیده بسیار مهمی است. ذیلاً جدولی از عده باسوادان اهالی روسیه در سالهای ۱۸۹۷ و ۱۹۲۰ که از اثر مذکور اقتباس شده است نقل میکنم:

تعداد باسواد در		تعداد باسواد در		تعداد باسواد در		
میان هر هزار نفر از		میان هر هزار نفر		میان هر هزار نفر		
همه اهالی در سنوات:		زن در سنوات:		مرد در سنوات:		
۱۹۲۰	۱۸۹۷	۱۹۲۰	۱۸۹۷	۱۹۲۰	۱۸۹۷	
						۱. روسیه
۳۳۰	۲۲۹	۲۵۵	۱۳۶	۴۲۲	۳۲۶	اروپائی
۲۸۱	۱۵۰	۲۱۵	۵۶	۳۵۷	۲۴۱	۲. شمال قفقاز
						۳. سیبری
۲۱۸	۱۰۸	۱۳۴	۴۶	۳۰۷	۱۷۰	(باختری)
۳۱۹	۲۲۳	۲۴۴	۱۳۱	۴۰۹	۳۱۸	جمع

ما در باره فرهنگ پرولتری و تناسب آن با فرهنگ بورژوازی پرگوئی میکردیم، و حال آنکه واقعیات پیکره هائی را به ما عرضه میدارند دائر بر اینکه در کشور ما حتی وضع فرهنگ بورژوائی نیز بسیار ضعیف است. معلوم شد، همانطور هم که میبایست انتظار داشت، هنوز بمیزان زیادی از باسوادی عمومی عقب هستیم و حتی پیشرفت ما نسبت به زمان تزاری (سال ۱۸۹۷) نیز بسی کند است. این امر اخطاری مهیب و سرزنشی است بکسانیکه در عرش «فرهنگ پرولتری» طیران کرده و میکنند. این امر نشان میدهد که ما هنوز باید چقدر کار سیاه و مبرم انجام دهیم تا بتوانیم بسطح یک کشور متمدن عادی اروپای باختری برسیم. و سپس این امر نشان میدهد که اکنون چه کار فراوانی باید انجام دهیم تا در زمینه فتوحات پرولتری خودمان، حقیقتاً بیک سطح تا اندازه ای با فرهنگ دست یابیم.

لازم است که ما به این حکم بلاتردید ولی بسی تئوریک اکتفا نوزیم. لازم است که بهنگام تجدید نظر در بودجه سه ماهه خودمان، که عنقریب صورت میگیرد، عملاً نیز باین کار پردازیم. البته در درجه اول نباید مخارج کمیساریای ملی فرهنگ را تقلیل داد بلکه باید از مخارج ادارات دیگر کاست تا مبالغ آزاد شده صرف حوائج کمیساریای ملی فرهنگ بشود. نباید در افزایش نان آموزگاران در سال جای، که ما طی آن بحد نسبتاً قابل تحملی از جهت نان تأمین هستیم، خست ورزید.

کاریکه اکنون در رشته آموزش ملی میشود بطور کلی نمیتوان گفت خیلی محدود است. کاریکه برای آن انجام میگیرد که آموزگاران سابق از جای خود بجنبند و بوظایف جدید جلب شوند و به طرح نوین مسائل آموزش و پرورش ذیعلاقه گردند و بمسائلی نظیر مسائل مذهبی ذیمدخل شوند، کار اندکی نیست.

ولی ما کار عمده را انجام نمیدهیم. ما به این نکته که آموزگار ملی را در آن اوجی بگذاریم، که بدون نیل به آن هیچگونه صحبتی از هر فرهنگی خواه پرولتری و خواه حتی بورژوائی نمیتواند در بین باشد، اهتمام نمیورزیم یا آنکه بحد کافی اهتمام نمیورزیم. سخن باید بر سر آن بی فرهنگی نیمه آسیائی باشد که تاکنون از آن خلاص نشده ایم و بدون مساعی جدی نمیتوانیم خلاص شویم، یا آنکه امکان خلاص شدن را داریم، زیرا در هیچ جا، مانند کشور ما توده های مردم اینقدر به فرهنگ واقعی ذیعلاقه نیستند؛ در هیچ جا، مانند کشور ما مسئله این فرهنگ چنین ژرف و پیگیر مطرح نمیشود؛ در هیچ جا و در هیچ کشوری حاکمیت دولتی در دست طبقه کارگر نیست که من حیث المجموع از نواقص خود، نمیگویم در

زمینه با فرهنگ بودن بلکه در زمینه با سواد بودن، بسیار خوب باخبر است؛ در هیچ جا مانند کشور ما طبقه کارگر، برای اینکه وضع خود را از این نقطه نظر بهبود بخشد، آماده چنین فداکاری نیست و چنین فداکاری نمی‌کند.

در کشور ما برای آنکه کلیه بودجه دولتی ما در نخستین مرحله برای ارضاء حوائج آموزش ابتدائی ملی صرف شود هنوز بسیار کم و فوق العاده کم کار انجام می‌گیرد. حتی در کمیساریای ملی فرهنگ ما اکثراً میتوان به تعداد زیادی کارمند مثلاً در فلان اداره نشریات دولتی برخورد کرد در حالیکه بهیچوجه به این نکته توجه نشده است که هم دولت در وهله اول نباید مصروف به امر اداره نشریات باشد بلکه باید مصروف باین باشد که کسانی باشند که بتوانند بخوانند و تعداد بیشتری افراد قادر بخواندن وجود داشته باشند و بدینسان عرصه عمل سیاسی نشریات در روسیه آینده وسیع تر گردد. ما برای مسائل فنی، مثلاً مسئله نشریات هنوز طبق عادت قدیمی (و زشت) خود، وقت و نیروی بس بیشتری صرف می‌کنیم تا در مورد مسئله سیاسی عامی مانند باسوادی ملی.

اگر اداره کل آموزش حرفه ای را بگیریم در آنجا نیز مطمئنیم که بسیار و بسیار چیزهای زائد میتوان یافت، که منافع اداری بحد افراط در آن وجود دارد و با حوائج آموزش وسیع ملی تطبیق نمی‌کند. در اداره کل آموزش حرفه ای بهیچوجه همه چیز را نمیتوان بر زمینه این تمایل مشروع موجه ساخت که بدو آموزش جوانان کارخانه ها و فابریکها ارتقاء یابد و بدین آموزش مسیر عملی داده شود. اگر بدقت تعداد کارمندان اداره کل آموزش حرفه ای را از نظر بگذرانیم، معلوم خواهد شد که از این نقطه نظر بسیار و بسیار چیزهای افراط شده و مجازی وجود دارد که در خورد تعطیل است. در دولت پرولتری - دهقانی هنوز بسیار و بسیار چیزهاست که میتوان در آنها صرفه جوئی نمود و باید صرفه جوئی نمود تا امر با سوادی خلق به بهای تعطیل انواع مؤسساتی پیشرفت نماید که یا بازیچه های نیمه اشرافی بوده و یا مؤسساتی که با این وضع سواد عمومی که آمار از آن حکایت می کند ما هنوز میتوانیم و تا مدتها هم میتوانیم و موظفیم کار خود را بدون وجود آنها از پیش ببریم.

آموزگار ملی در کشور ما باید در آنچنان اوجی قرار گیرد، که در جامعه بورژوازی هرگز در آنچنان اوج قرار نگرفته بود و نگرفته است و نمیتواند قرار گیرد. این حقیقتی است بی نیاز از استدلال. ما باید با کار منظم و بلاانحراف و مصرانه ای هم در راه ارتقاء سطح معنوی آموزگار ملی و هم در راه آمادگی همه جانبه اش برای احراز این عنوان واقعاً عالی و مهمتر و مهمتر و مهمتر از همه در راه ارتقاء وضع مادی وی باین مقصد نائل آئیم.

باید فعالیت مربوط به تشکل آموزگاران ملی را منظم‌اً شدت داد تا آنها را از تکیه گاه نظام بورژوائی، که در همه کشورهای سرمایه داری تاکنون بدون استثناء چینی‌اند، به تکیه گاه نظام شوروی تبدیل کنیم و بوسیله آنان دهقانان را از اتحاد با بورژوازی باز داریم و به اتحاد با پرولتاریا جلب نمائیم.

مختصراً متذکر می شوم که برای اجراء این منظور مسافرت منظم بدهات، که ضمناً هم‌اکنون در کشور ما انجام می گیرد و لازم است بنحو منظمی بسط یابد، باید نقش خاصی ایفا کند. پولی را که اکثراً بیهوده برای دستگاه دولتی، که تقریباً بطور کلی بدوران کهنه گذشته تعلق دارد، تلف می کنیم حیف نخواهد بود اگر برای اقداماتی از قبیل این نوع مسافرتها صرف نمائیم.

من برای نطقی که قرار بود در کنگره شوراها در دسامبر سال ۱۹۲۲ در باره سرپرستی کویهای کارگری شهری از اهالی ده ایراد نمایم ولی انجام نپذیرفت، به گردآوری مدارکی مشغول بودم. برخی از مدارک مربوط به این امر را رفیق خودورفسکی در دسترس من گذارد و من اکنون تنظیم این موضوع را که خود وقت آنرا نکردم و نتوانستم از طریق کنگره شوراها بااطلاع عموم برسانم به رفقا احاله مینمایم.

در اینجا مسئله اساسی سیاسی عبارت است از روش شهر نسبت به ده، روشیکه برای همه انقلاب ما اهمیت قاطع دارد. دولت بورژوازی بطور منظم کلیه مساعی خود را صرف تخدیر کارگران شهر می کند و تمام مطبوعاتی را که بحساب دولت و به حساب احزاب تزاری و بورژوائی طبع میگردد برای این منظور مورد استفاده قرار میدهد، و حال آنکه ما میتوانیم و موظفیم قدرت حاکمه خود را در این راه بکار بریم که کارگر شهری واقعاً به ناقل اندیشه های کمونیستی در محیط پرولتاریای روستا مبدل گردد.

من گفتم اندیشه های «کمونیستی» و از بیم آنکه مبادا سوء تفاهمی ایجاد گردد و یا اینکه گفته مرا بسیار تحت اللفظی درک نمایند در قید یک نکته شتاب می ورزم. این مطلب را بهیچوجه نباید آنطور فهمید که گویا ما باید اندیشه هائی را که صرفاً و به مفهوم محدود کلمه کمونیستی هستند بلافاصله به ده ببریم. تا زمانیکه ما در ده دارای یک پایگاه مادی برای کمونیسم نباشیم میتوان گفت که این عمل زیان بخش و برای کمونیسم هلاکت بار است.

خیر باید کار را از برقراری آمیزش بین شهر و ده آغاز کرد و در این مورد از پیش این هدف را در برابر خود قرار نداد که یکباره کمونیسم در ده رخنه یابد. به چنین هدفی در حال حاضر نمیتوان نائل آمد و چنین هدفی بموقع نیست. قرار دادن چنین هدفی در برابر خود

بجای سود بکار زیان میرساند.

ولی برقراری آمیزش بین کارگران شهر و کارکنان ده، برقراری آن شکلی از رفاقت بین آنها که بسهولت قابل ایجاد است، - این وظیفه ماست، این یکی از تکالیف اساسی طبقه کارگر است که حکومت را در دست دارد. برای این منظور باید یک سلسله انجمن (حزبی، اتحادیه‌ای، خصوصی) از کارگران کارخانه‌ها و فابریکها تشکیل داد که هدف سیستماتیک آنها عبارت باشد از کمک به تکامل فرهنگی دهات.

آیا ما موفق خواهیم شد تمام حوزه‌های شهری را به کلیه حوزه‌های ده به نحوی «پیوند دهیم» که هر حوزه کارگری «پیوند شده» بیک حوزه روستائی منظمأ مراقبت نماید تا از هر فرصتی و مجالی برای ارضاء حوائج گوناگون فرهنگی حوزه پیوسته بخود استفاده نماید؟ و یا اینکه موفق خواهیم شد شکل‌های دیگر را برای این پیوند بیابیم؟ من در اینجا فقط بطرح مسئله اکتفا می‌ورزم تا توجه رفقا را بدان معطوف دارم و به تجربه حاصله در سیبری باختری (که خودورفسکی آنرا بمن خاطر نشان ساخته) اشاره ای بنمایم و این مسئله فرهنگی را که دارای اهمیت جهانی - تاریخی عظیمی است بنحوی کاملاً جامع مطرح سازم.

ما، بجز بودجه رسمی خود و بغیر از تماس رسمی خویش، تقریباً هیچ کاری برای ده انجام نمی‌دهیم. راست است که تماس‌های فرهنگی شهر و ده در کشور ما بخودی خود و ناگزیر جنبه دیگری بخود می‌گیرد. در دوران سرمایه داری شهر آنچه را بده میداد که موجب فساد سیاسی و اقتصادی و اخلاقی و جسمانی و غیره بود. اکنون در کشور ما شهر بخودی خود دارد درست نقطه مقابل آنرا بده میدهد. ولی همه اینها همانا بخودی خود و بطور سر خود انجام می‌گیرد و همه این کارها را میتوان با انجام آگاهانه و طبق نقشه و سیستماتیک این کار تشدید نمود (و سپس صد برابر ساخت).

ما فقط هنگامی شروع به پیشروی خواهیم نمود (و آنگاه یقیناً شروع به یک پیشروی صد بار سریعتر خواهیم نمود) که این مسئله را مورد بررسی قرار دهیم و برای طرح این مسئله و بحث در اطراف آن و عملی نمودن آن انواع انجمنهای ممکنه کارگری را تأسیس نمائیم - و در عین حال تمام قوا از بوروکراتیک شدن آنها اجتناب ورزیم.

۲ ژانویه سال ۱۸۲۳

در شماره ۲ روزنامه «پراودا»

بامضاء ن. لنین بچاپ رسید.



بنظر من در بین ما به مسئله کئوپراسیون (تعاون، همکاری، اشتراک مساعی) توجه کافی مبذول نمیشود. تصور نمیروود همه این نکته را درک کنند که پس از انقلاب اکتبر و مستقل از نپ (برعکس، بدین مناسبت لازم است گفته شود: همانا به برکت نپ) کئوپراسیون اکنون برای ما اهمیتی استثنائی کسب میکند. در آرمانهای کئوپراتورهای قدیمی خیال بافی فراوان است. آنها غالباً به سبب خیال بافی خود خنده آورند. خیال بافی آنها در چیست؟ در اینکه این افراد اهمیت اساسی و حیاتی مبارزه سیاسی طبقه کارگر را در راه برافکندن سلطه استثمارگران درک نمیکنند. اکنون در کشور ما این برافکندن صورت گرفته است و اینک بسیاری از آن چیزهاییکه در آرمانهای کئوپراتورهای قدیمی خیالبافانه، حتی رمانتیک و حتی مبتذل بود، به واقعیت عاری از هرگونه رنگ آمیزی مبدل میشود.

در کشور ما، حال که قدرت حاکمه دولتی در دست طبقه کارگر است و کلیه وسائل تولید به این قدرت حاکمه دولتی تعلق دارد، واقعاً تنها وظیفه ای که باقی مانده جلب اهالی به کئوپراسیون است. هر آینه اهالی بحد اکثر به کئوپراسیون جلب گردند، آنوقت خود بخود سوسیالیسم به هدف خود میرسد، همان سوسیالیسمی که سابقاً موجب ریشخند، تبسم و بی اعتنائی بجای افرادی میگردد که بحق معتقد به ضرورت مبارزه طبقاتی، مبارزه در راه احراز قدرت سیاسی و غیره بودند. باری همه رفقا بخوبی درک نمیکنند که کئوپراتیوی کردن روسیه برای ما چه اهمیت عظیم و بی کرانی کسب میکند. ما در نپ نسبت به دهقان، بعنوان یک بازرگان و نیز نسبت به اصل بازرگانی خصوصی گذشت کردیم و اهمیت عظیم کئوپراسیون هم (برخلاف آنچه که فکر میکنند) بویژه از اینجا ناشی میگردد. در واقع جلب بحد کافی پردامنه و عمیق اهالی روسیه به کئوپراسیون در شرایط تسلط نپ، تمامی آنچه نیست که برای ما لازم است زیرا ما اکنون به آنمرحله ای از در آمیختن منافع خصوصی یعنی منافع بازرگانی خصوصی با واری و نظارت آن از جانب دولت و آن مرحله ای از تبعیت آن از منافع همگانی دست یافته ایم، که سابقاً سد راه عمده بسیار و بسیار زیادی از سوسیالیستها

بود. در واقع حاکمیت دولت بر کلیه وسائل بزرگ تولید، حاکمیتی که امور آن در دست پرولتاریا است، اتحاد این پرولتاریا با میلیونها دهقان خرد و خرده پا و تأمین رهبری این پرولتاریا بر دهقانان و غیره - مگر این تمام آن چیزی نیست که لازمست برای اینکه ما بوسیله کتوپراسیون و تنها بوسیله کتوپراسیون، که سابقاً بعنوان پدیده سوداگرانه ای آنرا مورد تحقیر قرار میدادیم و اکنون نیز بهنگام نپ از جهت معینی حق داریم آنرا مورد تحقیر قرار دهیم، جامعه کامل سوسیالیستی را بنا نمائیم؟ این هنوز ساختمان جامعه سوسیالیستی نیست ولی تمام آن چیزی است که برای این ساختمان ضروری و کافی میباشد.

و همین کیفیت است که از طرف بسیاری از کارکنان پراتیک ما بدان کم بها داده شده است. در بین ما به کتوپراسیون با بی اعتنائی می نگرند و این نکته را درک نمیکنند که کتوپراسیون اولاً از لحاظ اصولی (مالکیت وسائل تولید در دست دولت)، ثانیاً از لحاظ انتقال به نظامات نوین از طریقی که برای دهقانان ساده تر، آسانتر و مفهومتر باشد، چه اهمیت فراوانی دارد.

و حال آنکه نکته عمده باز هم در اینجاست. فرق است بین خیالبافی در باره تشکیل انواع انجمنهای کارگری برای ساختمان سوسیالیسم و آموختن شیوه عملی ساختمان این سوسیالیسم بنحویکه هر دهقان خرده پائی بتواند در این ساختمان شرکت جوید. این همان مرحله است که ما اکنون بدان دست یافته ایم. و تردیدی نیست که با وجود نیل بدان بینهایت کم از آن استفاده میکنیم.

ما در جریان انتقال به نپ راه افراط پیمودیم، ولی نه بدان معنی که جای زیادی برای اصل صنایع آزاد و بازرگانی آزاد اختصاص دادیم، بلکه بدین معنا که ضمن انتقال به نپ کتوپراسیون را فراموش نمودیم و اکنون به کتوپراسیون کم بها میدهیم و داریم اهمیت عظیم کتوپراسیون را در مورد دو جنبه ایکه فوقاً برای اهمیت مزبور ذکر کردیم، فراموش مینمائیم. اکنون من قصد دارم با خواننده در این باره صحبت کنم که بر اساس این اصل «کتوپراتیوی» هم اکنون عملاً چه چیزی میتوان و باید انجام داد. با کدام وسائل میتوان و باید هم اکنون این اصل «کتوپراتیوی» را بنحوی بسط داد، که اهمیت سوسیالیستی آن برای همه و هر کس روشن گردد؟

باید به کتوپراسیون از لحاظ سیاسی چنان ترتیباتی داد که کتوپراسیون نه تنها بطور کلی و همیشه از مزایای معینی برخوردار باشد بلکه این مزایا جنبه صرفاً مالی داشته باشد (میزان ربح بانکی و غیره). باید کتوپراسیون را از آنچنان قرضه های دولتی برخوردار نمود که از

قرضه هائی که ما به بنگاه‌های خصوصی و حتی به صنایع سنگین و غیره می‌دهیم نیز ولو اندکی هم شده بیشتر باشد.

هر نظام اجتماعی تنها در نتیجه پشتیبانی مالی طبقه معینی پدید می‌آید. یادآوری صدها و صدها میلیون روبلی که برای پیدایش سرمایه داری «آزاد» صرف گردید، لزومی ندارد. اکنون ما باید درک کنیم و به این درک جامه عمل بپوشانیم که در حال حاضر آن نظام اجتماعی که باید از آن بیش از حد عادی پشتیبانی کنیم نظام کنوپراتیوی است. ولی پشتیبانی باید بمعنای واقعی این کلمه انجام گیرد، بدین معنا که کافی نیست که این پشتیبانی بمفهوم پشتیبانی از هرگونه معاملات کنوپراتیوی درک گردد، بلکه باید بمفهوم پشتیبانی از آن معاملات کنوپراتیوی درک گردد که در آن واقعاً توده های واقعی اهالی شرکت می‌جویند. دادن جائزه به دهقانی که در معاملات کنوپراتیوی شرکت می‌جوید بدون شک شیوه صحیحی است. ولی اصل مطلب در آنست که باید ضمناً شرکت او و آگاهی او و کیفیت عالی کار او نیز مورد واری و ارسی قرار گیرد. هنگامیکه یک کنوپراتور به ده می‌رود، و در آنجا فروشگاه کنوپراتیوی تشکیل می‌دهد، اهالی بمعنای اخص کلمه در این امر هیچگونه اشتراکی ندارند ولی در عین حال اهالی، به تبعیت از منافع خود، میکوشند تا اشتراک در آنرا بیازمایند.

این امر دارای جهت دیگری نیز هست. از نقطه نظر یک اروپائی «متمدن» (و قبل از همه باسواد) برای ما انجام کار بسیار کمی مانده است تا بدون استثناء همه را وا داریم در معاملات کنوپراتیوی اشتراک جویند، آنهم نه شرکت پاسیف بلکه شرکت آکتیف. اصولاً برای ما «فقط» یک چیز باقی مانده است: و آن اینکه اهالی کشور را بحدی «متمدن» سازیم که تمام مزایای اشتراک همگانی در کنوپراسیون را درک کنند و امر این اشتراک را روبراه سازند. «فقط» همین مانده است. اکنون برای انتقال به سوسیالیسم هیچگونه خردمندی دیگری لازم نیست. ولی برای اجراء همین «فقط» یک تحول کامل، یک دوره کامل رشد فرهنگی برای همه توده خلق لازم است. لذا اصل ما باید چنین باشد: تا ممکن است کمتر فضل فروشی و تا ممکن است کمتر چم و خم. نپ از این لحاظ پیشرفتی محسوب میشود که با سطح عادیتترین دهقان همتراز میگردد و از وی چیزی بالاتر نمیطلبد. ولی برای آنکه ما از طریق نپ به عملی ساختن شرکت همه اهالی در کنوپراسیون نائل آئیم یک دوران کامل تاریخی لازم است. در بهترین صورت ما میتوانیم این دوران را در عرض یک یا دو دهسال طی کنیم. ولی بهر جهت این یک دوران تاریخی خاصی خواهد بود و بدون این دوران تاریخی، بدون باسوادی همگانی،

بدون وجود یک میزان کافی فهمیدگی، بدون میزان کافی عادت دادن اهالی با استفاده از کتاب، بدون تأمین پایه مادی این امر، بدون مصونیت معینی مثلاً در مقابل خشکسالی و گرسنگی و غیره، ما نخواهیم توانست به هدف خود برسیم. تمام کار عجلتاً در این است که ما بتوانیم آن دامنه عمل وسیع انقلابی و آن شور و شوق انقلابی را که نشان داده و بمیزان کافی هم نشان داده و به کامیابی کامل منجر ساخته ایم (اینجا من تقریباً آماده ام بگویم) با قابلیت تبدیل شدن به یک سوداگر فهمیده و باسواد که برای یک کئوپراتور خوب کاملاً کافی است، توأم سازیم. منظور من از توانائی تبدیل شدن به سوداگر توانائی تبدیل شدن به سوداگر با فرهنگ است. بگذار افراد روس و یا خود فقط دهقانان که خیال میکنند: وقتی بازرگانی میکنند میتوانند سوداگر هم باشند، بگوش خویش بسپارند. این بهیچوجه درست نیست. دهقان بازرگانی میکند، ولی بین بازرگانی کردن و سوداگر با فرهنگ بودن فرق بسیار است. دهقان اکنون به شیوه آسیائی بازرگانی میکند، ولی برای آنکه بتواند سوداگر باشد باید بشیوه اروپائی بازرگانی کند. یک دوران کامل او را از این موضوع جدا میکند.

خاتمه میدهم: باید یک رشته امتیازات اقتصادی، مالی و بانکی به کئوپراسیون داده شود. پشتیبانی دولت سوسیالیستی ما از اصل نوین شکل اهالی باید عبارت از این باشد. ولی بدینسان وظیفه فقط در رئوس مطالب مطرح شده است، زیرا در اینجا تمام مضمون این وظیفه از نظر عملی هنوز نامعین و جزئیات آن توصیف نشده باقی مانده است، یعنی اینکه ما باید بتوانیم آن شکلی از «جوایز» (و آن شرایطی از اعطاء آنها) را که در ازاء ورود به کئوپراسیون میدهم، آن شکلی از جوایز را که با در دست بردن آن ما میتوانیم باندازه کافی به کئوپراسیون کمک کنیم، و به پیدایش کئوپراتور متمدن نائل آئیم — پیدا کنیم. و اما نظام کئوپراتورهای متمدن در شرایط وجود مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و احراز پیروزی طبقاتی پرولتاریا بر بورژوازی، همانا نظام سوسیالیستی است.

۴ ژانویه ۱۹۲۳

خود راجع به سرمایه داری دولتی (۳۴۱) نقل قول کرده ام. این امر بارها موجب بروز شک و تردید در برخی از رفقای جوان شده است. ولی تردید آنها بیشتر جنبه سیاسی - تجریدی داشته است.

بنظر آنها چنین میرسد که نمیتوان نظامی را که در آن وسائل تولید متعلق به طبقه کارگر است و حاکمیت دولتی باین طبقه تعلق دارد سرمایه داری دولتی نامید. ولی آنها متوجه نمیشدند که من عنوان «سرمایه داری دولتی» را اولاً برای بیان رابطه تاریخی خط مشی کنونی ما با آن خط مشی که من در مباحثه خود علیه کمونیستهای باصطلاح چپ تعقیب میکردم بکار میبردم و نیز در همان موقع اثبات میکردم که سرمایه داری دولتی از اقتصاد کنونی ما بالاتر خواهد بود؛ آنچه برای من اهمیت داشت برقراری ارتباط پیوسته بین سرمایه داری دولتی معمولی و آن سرمایه داری دولتی غیر معمولی و حتی بسی غیر معمولی بود که هنگامیکه خواننده را برشته سیاست اقتصادی نوین می کشاندم در باره آن سخن میگفتم. ثانیاً برای من پیوسته هدف عملی اهمیت داشته است و هدف عملی سیاست جدید اقتصادی ما هم بدست آوردن امتیازات بود و امتیازات نیز در شرایط ما نوع خالص سرمایه داری دولتی محسوب میشد. باری بحث در باره سرمایه داری دولتی در نظر من چنین صورتی را داشت.

ولی باز یک جهت دیگر مطلب نیز وجود دارد که با در نظر گرفتن آن ممکن است سرمایه داری دولتی و یا لاقطل مقابله با این سرمایه داری برای ما لازم شود. و آنهم مسئله کئوپراسیون است.

تردید نیست که کئوپراسیون در شرایط دولت سرمایه داری یک مؤسسه سرمایه داری کلکتیو است. همچنین تردیدی نیست که در شرایط زندگی اقتصادی کنونی ما، هنگامیکه ما بنگاه های سرمایه داری خصوصی را با بنگاه های پیگیر سوسیالیستی (که در آن وسائل تولید، و نیز زمینیکه در آن مؤسسه برپاست و خود بنگاه من حیث المجموع متعلق به دولت است) - البته فقط بر اساس زمین اجتماعی شده و تحت نظارت حاکمیت دولتی متعلق به طبقه کارگر - پیوند میدهیم، در اینجا موضوع شکل ثالث بنگاه های مطرح میشود که سابقاً از نظر اهمیت اصولی استقلالی نداشتند، و آن بنگاه های کئوپراتیو است. در سرمایه داری خصوصی بنگاه های کئوپراتیو در مقابل بنگاه های سرمایه داری، بعنوان بنگاه های کلکتیو در مقابل بنگاه های خصوصی، متمایزند. در سرمایه داری دولتی بنگاه های کئوپراتیو از بنگاه های سرمایه داری دولتی اولاً بعنوان بنگاه های خصوصی و ثانیاً بعنوان بنگاه های کلکتیو متمایزند.

در نظام موجوده ما بنگاه‌های کئوپراتیو از بنگاه‌های سرمایه داری خصوصی بعنوان بنگاه‌های کلکتیو متمایزند ولی از بنگاه‌های سوسیالیستی، در صورتیکه در زمینی برپا شده باشند که آن زمین و وسائل تولید به دولت، یعنی به طبقه کارگر تعلق داشته باشد، متمایز نیستند. همین نکته است که در بین ما هنگامیکه در باره کئوپراسیون بحث میشود، باندازه کافی در مد نظر قرار نمیگیرد. فراموش میکنند که کئوپراسیون در سایه خصوصیت نظام دولتی ما، اهمیت فوق العاده استثنائی کسب میکند. اگر امتیازات را، که اتفاقاً بجاست گفته شود در کشور ما بسط قابل ملاحظه ای نیافته، مجزا نمائیم - آنوقت کئوپراسیون در شرایط ما اکثراً کاملاً با سوسیالیسم تطبیق میکند.

فکر خود را توضیح میدهم. خیالبافانه بودن نقشه های کئوپراتورهای قدیمی از ربرت آئوئن گرفته تا دیگران در چیست؟ در آنستکه آنها آرزوی آنرا داشتند که جامعه معاصر را بوسیله سوسیالیسم از راه صلح آمیز دگرگون سازند بدون آنکه مسئله ای اساسی نظیر مسئله مبارزه طبقاتی و تصرف حاکمیت سیاسی توسط طبقه کارگر و برانداختن سلطه طبقه استثمارگر را در نظر گیرند. و بدینجهت ما حق داریم این سوسیالیسم «کئوپراتیوی» را سراپا خیالبافی و رومانیتیک و حتی به سبب آرزوهای وی حاکی از اینکه با جلب اهالی به کئوپراسیون میتوان دشمنان طبقاتی را به همکاران طبقاتی و جنگ طبقاتی را به صلح طبقاتی (به اصطلاح صلح مدنی) مبدل ساخت، مبتذل بدانیم.

تردید نیست که از نقطه نظر وظیفه اساسی دوران معاصر حق بجانب ما بود، زیرا بدون مبارزه طبقاتی در راه احراز حاکمیت سیاسی، سوسیالیسم را نمیتوان عملی ساخت. ولی به بینید اکنون که دیگر حاکمیت دولتی در دست طبقه کارگر است و حاکمیت سیاسی استثمارگران برافکنده شده و همه وسائل تولید (بجز آنچه که دولت کارگری داوطلبانه موقتاً و بطور مشروط بعنوان امتیاز به استثمارگران میدهد) در دست طبقه کارگر است، چقدر وضع تغییر کرده است.

اکنون ما حق داریم بگوئیم که رشد ساده کئوپراسیون برای ما (با استثناء «کوچکی» که در فوق ذکر شد) با رشد سوسیالیسم همسان است و در عین حال ناچاریم به دگرسانی اساسی نظریه خود در باره سوسیالیسم اعتراف کنیم. این دگرسانی اساسی عبارت از آنستکه سابقاً ما مرکز ثقل را روی مبارزه سیاسی، انقلاب، تصرف قدرت حاکمه و غیره قرار میدادیم و میبایست هم قرار بدهیم. ولی اکنون مرکز ثقل تا آنجا تغییر می یابد که به کارهای صلح آمیز تشکیلاتی «فرهنگی» منتقل میگردد. اگر موضوع مناسبات بین المللی و وظیفه ما

برای مبارزه در راه خط مشی ما در مقیاس بین المللی در میان نبود من حاضر بودم بگویم که مرکز ثقل کار ما به فرهنگ پروری منتقل شده است. ولی اگر این امر را کنار بگذاریم و نظر خود را بمناسبات داخلی اقتصادی محدود کنیم آنوقت در کشور ما اکنون مرکز ثقل کارها واقعاً دارد به فرهنگ پروری منتقل میشود.

در مقابل ما دو وظیفه عمده قرار دارد که دورانی را تشکیل میدهد. این وظایف عبارت است از وظیفه تغییر دستگاه دولتی ما، که تمام معنی بهیچ دردی نمیخورد و ما آنرا تماماً از دوران گذشته بارث برده ایم؛ ما در عرض پنج سال مبارزه وقت نکرده ایم تغییری در این دستگاه بدهیم و وقت هم نمیتوانستیم بکنیم. وظیفه دوم ما عبارت است از فعالیت فرهنگی در بین دهقانان. و اما این فعالیت فرهنگی در بین دهقانان که یک هدف اقتصادی است، همانا عبارتست از جلب به کتوپراسیون. هر آینه جلب کامل به کتوپراسیون عملی شده بود ما اکنون با هر دو پا بر زمینه سوسیالیسم قرار گرفته بودیم. ولی این جلب کامل به کتوپراسیون لازمه اش با فرهنگ شدن دهقانان (و همانا توده عظیم دهقانان) به آنچنان درجه ایست که نیل بدان بدون یک انقلاب کامل فرهنگی محال است.

مخالفین ما بارها به ما گفته اند که ما با استقرار سوسیالیسم در کشوری که دارای فرهنگ کافی نیست کار بیخردانه ای انجام میدهم. ولی اشتباه آنها در آن بود که ما کار را از آن انتهای که از لحاظ تئوری انتظار میرفت (در نظر فضل فروشان خشکمغز) شروع نکردیم و تحول سیاسی و اجتماعی ما مقدم بر آن تحول فرهنگی و آن انقلاب فرهنگی شده است که بهر جهت اکنون در برابر آن ایستاده ایم.

برای ما اکنون این انقلاب فرهنگی کافی است تا به کشوری کاملاً سوسیالیستی بدل شویم، ولی این انقلاب فرهنگی برای ما مشکلات تصور ناپذیری را خواه از لحاظ صرفاً فرهنگی (زیرا ما بی سوادیم) و خواه از لحاظ مادی در بر دارد (زیرا برای با فرهنگ شدن سطح معینی از تکامل وسائل مادی تولید و پایه مادی معینی لازم است).

۶ ژانویه ۱۹۲۳

نخستین بار در تاریخ ۲۶ و ۲۷ ماه

مه سال ۱۹۲۳ در شماره های ۱۱۵ و

۱۱۶ روزنامه «پراودا» بامضای ن. لنین

بچاپ رسید.

## ۱۹- در باره انقلاب ما

(بمناسبت یادداشتهای ن. سوخانف)

### ۱

در این روزها یادداشتهای سوخانف را در باره انقلاب ورق میزدیم. بویژه خشکمغزی دموکراتهای خرده بورژوازی ما و نیز کلیه قهرمانان انترناسیونال دوم بچشم می زند. اینها صرف نظر از اینکه فوق العاده ترسو هستند و حتی بهترینشان وقتی صحبت از کوچکترین انحراف از نمونه آلمانی در میان باشد غذائی غیر از قیود و شرایط ندارند، صرف نظر از این خاصیت کلیه دموکراتهای خرده بورژوازی، که در سراسر انقلاب بحد کافی آنرا بروز داده اند، تقلید برده وار آنها از گذشته بچشم میزند.

همه آنها خود را مارکسیست مینامند ولی مارکسیسم را بطور غیر قابل تحملی خشکمغزانه درک می کنند. نکته قطعی را در مارکسیسم، که همانا دیالکتیک انقلابی آنست، بهیچوجه نفهمیده اند. حتی رهنمودهای مستقیم مارکس دایر بر اینکه در لحظات انقلاب حداکثر نرمش لازم است برای آنها مطلقاً غیر مفهوم مانده و حتی مثلاً رهنمودهای مارکس را در مکاتباتی که بخاطر دارم بسال ۱۸۵۶ مربوط است و در آن مارکس اظهار امید کرده است که جنگ دهقانی در آلمان، که میتواند وضع انقلابی پدید آورد، با جنبش کارگری پیوند یابد، مشاهده نکرده اند، و حتی این رهنمود مستقیم را مسکوت می گذارند و همانند گربه ای که در حول و حوش کاسه آش داغی بگردد، در حول و حوش آن می چرخند.

آنها در کلیه رفتارشان خود را اصلاح طلبان ترسوئی نشان میدهند که میترسند از بورژوازی حتی انحراف جویند تا چه رسد که با وی بگسلند و در عین حال ترسوئی خود را در پرده گستاخانه ترین لفاظی ها و لافزنی ها مستور میدارند. ولی حتی از لحاظ صرفاً تئوریک هم عجز کامل همه آنها برای درک ملاحظات زیرین مارکسیسم نمایان است. آنها تاکنون راه معین تکامل سرمایه داری و دموکراسی بورژوازی را در اروپای باختری مشاهده کرده اند، ولی نمیتوانند حتی تصور اینرا بکنند که این راه را فقط در صورتی میتوان سرمشق *mutatis*



( \* mutandis \* ) با تغییرات مربوطه. ه. ت. قرار داد که در آن برخی تصحیحات (که از نقطه نظر جریان کل تاریخ جهان بکلی ناچیز است) بعمل آید.

اولاً - انقلاب ناشی از نخستین جنگ امپریالیستی جهانی. در چنین انقلابی می بایست صفات نوین یا صفاتی که همانا بر اثر جنگ تغییر شکل یافته بروز کند، زیرا در جهان هرگز چنین جنگی در چنین اوضاع و احوالی روی نداده بوده است. تاکنون ما مشاهده میکنیم که بورژوازی غنیترین کشورها نمیتواند پس از این جنگ مناسبات «نورمال» بورژوائی را روبراه کند و حال اینکه فرمیستهای ما، این خرده بورژواها، که خود را انقلابی وانمود میکنند، مناسبات نورمال بورژوائی را حد نهائی (که از آن نمیتوان فراتر رفت) شمرده و می‌شمرند و ضمناً این «نورم» را هم فوق العاده قالبی و محدود درک میکنند.

ثانیاً - آنها بکلی از این اندیشه بیگانه اند که، باوجود قانونمندی کلی تکامل سراسر تاریخ جهان وجود مراحل جداگانه ای از تکامل که نماینده خود ویژه گی شکل و یا ترتیب این تکامل است، نه تنها بهیچوجه نفی نمیشود بلکه برعکس مفروض است. مثلاً حتی بذهن آنان نیز خطور نمیکند که بعلت قرار داشتن روسیه در مرز بین کشورهای متمدن و کشورهاییکه این جنگ برای نخستین بار آنها را بطور قطع بسوی تمدن می کشاند، یعنی همه کشورهای خاور زمین یا کشورهای غیر اروپائی، روسیه میتواندست و می بایست خود ویژه گیهای از خود بروز دهد، که البته با مسیر عمومی تکامل جهانی مطابق است ولی انقلابش را از کلیه انقلابهای قبلی کشورهای اروپای باختری متمایز میگرداند و بتدریج که به کشورهای خاوری انتقال می یابد برخی تازگیهای جزئی پدید می آورد.

مثلاً استدلالی که آنها بهنگام تکامل سوسیال دموکراسی اروپای باختری ازبر کرده اند حاکی از آنکه ما بحد سوسیالیسم رشد نیافته ایم، و چنانکه برخی از آقایان «دانشمند» آنها بیان میکنند، در محملهای عینی اقتصادی برای سوسیالیسم در کشور ما وجود ندارد، بی نهایت قالبی است. و بذهن احدی نمی رسد از خود بپرسد که: آیا خلقی که با وضعی انقلابی، نظیر آنچه که بهنگام نخستین جنگ امپریالیستی پدید آمد روبرو شده بود نمیتوانست تحت تأثیر وضع چاره ناپذیر خود، به مبارزه ای دست زند که لااقل این شانس را تأمین نماید که وی شرایطی را، ولو چندان هم عادی نباشد برای رشد آتی تمدن خود فراهم سازد؟

«روسیه به آن اوج رشد نیروهای مولده که سوسیالیسم را ممکن میسازد نرسیده است». همه قهرمانان انترناسیونال دوم، و از آنجمله البته سوخانف، این حکم را حقیقتاً ورد زبان خود ساخته اند. این حکم بالاتردید را آنها هزار بار نشخوار میکنند و بنظرشان میرسد که برای

قضاوت در باره انقلاب ما این حکمی است قطعی.

ولی چه باید کرد اگر خود ویژه گی اوضاع، روسیه را اولاً در جنگ جهانی امپریالیستی وارد ساخت، که کلیه کشورهای متنفذ اروپای باختری در آن شرکت داشتند و تکامل ویرا در آستان انقلابهای خاور زمین، که آغاز میگردد و هم اکنون قسماً آغاز شده، در شرایطی قرار داد که ما میتوانستیم همانا آن پیوندی را بین «جنگ دهقانی» و جنبش کارگری عملی نمائیم، که آنرا، بعنوان یکی از دورنماهای احتمالی «مارکسیستی» نظیر مارکس در سال ۱۸۵۶ در مورد پروس بیاد داشته بود؟

چه باید کرد اگر چاره ناپذیری اوضاع، قوای کارگران و دهقانان را ده برابر می کرد و بدینوسیله امکان انتقالی را متمایز با آنچه که در کلیه کشورهای دیگر اروپای باختری وجود داشت برای ایجاد محملهای اساسی تمدن جهت ما فراهم میساخت؟ آیا در نتیجه این امر مسیر عمومی تکامل تاریخ جهان تغییر یافته است؟ آیا در نتیجه این امر تناسب اساسی طبقات اساسی در هر کشوری، که به مسیر عمومی تاریخ جهان کشیده میشود و شده است، تغییر نموده است؟

اگر برای ایجاد سوسیالیسم سطح معینی از فرهنگ لازم است (گرچه کسی نمیتواند بگوید این «سطح» معین «فرهنگ» کدام است زیرا در کشورهای اروپای باختری این سطح متفاوت است) پس چرا ما نباید ابتدا از طریق انقلابی محملهای این سطح معین را بدست آوریم و سپس بر بنیاد حکومت کارگری و دهقانی و نظام شوروی برای رسیدن به خلقهای دیگر بحرکت در آئیم.

۱۶ ژانویه سال ۱۹۲۳

۲

شما میگوئید برای ایجاد سوسیالیسم تمدن لازم است. بسیار خوب. پس چرا ما نمی بایست ابتدا محمل هائی از تمدن نظیر طرد ملاکین و طرد سرمایه داران روسیه را در کشور خود عملی کنیم و سپس حرکت بجانب سوسیالیسم را آغاز نمائیم؟ در کدام کتابی خوانده اید که چنین تغییر شکل عادی تاریخی امری است غیر مجاز و یا غیر ممکن؟

بخاطر دارم که ناپلئون نوشته است: "On s'engage et puis... on voit". معنای آزاد آن چنین است: «ابتدا باید درگیر یک نبرد جدی شد و سپس دید که چه باید کرد». ما هم ابتدا در اکتبر ۱۹۱۷ درگیر یک نبرد جدی شدیم و سپس جزئیات تکامل (از نقطه نظر تاریخ جهانی بدون شک این جزئیات است)، نظیر صلح برست یا نپ و غیره را مشاهده کردیم. و اکنون دیگر تردیدی نیست که ما در نکات عمده پیروز شده ایم.

سوخانف های ما و بطریق اولی سوسیال دموکراتهاییکه در سمت راست آنها ایستاده اند حتی در خواب هم نمی بینند که اصولاً انقلابها را جز بدین نحو نمیتوان عملی کرد. خرده بورژواهای اروپائی ما حتی در خواب هم نمی بینند که انقلابهای آتی در کشورهای خاور، که نفوس آن بمراتب بیشتر است و تنوع شرایط اجتماعی آن بمراتب زیادتر است، مختصاتی بالاترید بیش از انقلاب روس به آنها عرضه خواهند داشت.

حرفی نیست که درسنامه ایکه بشیوه کائوتسکی نوشته شده برای زمان خود چیز بسیار مفیدی بوده است. ولی بهر جهت دیگر وقت آنست که از این فکر صرف نظر کنیم که گویا این درسنامه کلیه شکل های تکامل تاریخ بعدی جهان را پیش بینی کرده است. کسانیرا که چنین می اندیشند بجا است که صاف و ساده احمق اعلام داریم.

۱۷ ژانویه ۱۹۲۳

نخستین بار در تاریخ ۳۰ ماه مه سال  
۱۹۲۳ در شماره ۱۱۷ روزنامه «پراودا»  
بامضای ن. لنین بچاپ رسید.

## ۲۰. چگونه بازرسی کارگری

### و دهقانی را تجدید

### سازمان بدهیم

(پیشنهاد به کنگره دوازدهم حزب) (۳۴۲)

تردیدی نیست که بازرسی کارگری و دهقانی برای ما دشواری عظیمی را در بر دارد و این

دشواری تاکنون رفع نشده است. بعقیده من رفقائیکه می‌خواهند این دشواری را از راه نفی سودمندی یا نفی لزوم اداره بازرسی کارگری و دهقانی رفع نمایند، ذیحق نیستند. ولی در عین حال انکار نمیکنم که موضوع دستگاه دولتی ما و بهبود آن مسئله ایست بسیار دشوار که بهیچوجه حل نشده و در عین حال فوق العاده مبرم است.

دستگاه دولتی ما، بااستثنای کمیساریای امور خارجه، به حداکثر همان بقایای کهنه است و بحداقل مورد تغییرات جدی قرار گرفته است. این دستگاه فقط اندکی ظاهرش رنگ آمیزی شده ولی از بقیه جهات تیبیک ترین و کهنه ترین دستگاه کهنه دولتی ما است. و اما برای جستجوی شیوه ای جهت نوسازی واقعی این دستگاه بنظر من باید به تجربه جنگ داخلی ما بذل توجه گردد.

ما در خطرناکترین لحظات جنگ داخلی چگونه عمل می کردیم؟

ما بهترین نیروهای حزبی خود را در ارتش سرخ متمرکز میساختیم و به تجهیز بهترین کارگران خود دست می زدیم و در نقاطی به جستجوی نیروهای تازه می پرداختیم که عمیقترین ریشه های دیکتاتوری ما در آنجا قرار داشت.

بعقیده من در همین سمت است که ما باید سرچشمه تجدید سازمان بازرسی کارگری و دهقانی را جستجو کنیم. من به دوازدهمین کنگره حزمان پیشنهاد تصویب نقشه زیر را برای چنین تجدید سازمانی میکنم، نقشه ای که مبتنی بر توسعه خاص کمیسیون مرکزی تفتیش ما است.

هم اکنون پلنوم کمیته مرکزی حزب ما تمایل خود را برای آنکه بیک کنفرانس عالی حزبی بدل شود ابراز داشته است. این پلنوم بطور متوسط بیش از یک بار در دو ماه تشکیل جلسه نمیدهد و چنانکه میدانیم پولیت بوروی ما و هیئت تشکیلاتی ما و دبیرخانه ما و غیره از جانب کمیته مرکزی امور جاری را اداره میکنند. بعقیده من لازم است آن راهیرا که ما بدینسان در آن گام نهاده ایم بیایان رسانیم و پلنومهای کمیته مرکزی را قطعاً به کنفرانسهای عالی حزبی مبدل سازیم که هر دو ماه یکبار با شرکت کمیسیون مرکزی تفتیش تشکیل گردد و این کمیسیون مرکزی تفتیش را، بر طبق شرایط زیرین با بخش اصلی بازرسی کارگری و دهقانی تجدید سازمان شده پیوند دهیم.

من بکنگره پیشنهاد میکنم هفتاد و پنج تا صد عضو جدید برای کمیسیون مرکزی تفتیش از بین کارگران و دهقانان انتخاب کند. منتخبین باید از لحاظ حزبی مورد همان آزمایشی قرار گیرند که اعضای عادی کمیته مرکزی قرار میگیرند، زیرا منتخبین باید از کلیه حقوق

اعضای کمیته مرکزی برخوردار باشند.

از طرف دیگر بازرسی کارگری و دهقانی باید تا حد ۳۰۰ الی ۴۰۰ کارمند تقلیل یابد و این کارمندان از جهت شرافت اخلاقی و از جهت اطلاع از دستگاه دولتی ما مورد آزمایش خاصی قرار گیرند و نیز آزمایش مخصوصی را در باره آشنائی با مبادی سازمان علمی کار بطور کلی، و بالاخص کار اداری و دفتری و غیره، بگذرانند.

بنظر من برقراری یک چنین پیوندی بین بازرسی کارگری و دهقانی و کمیسیون مرکزی تفتیش بحال هر دوی این مؤسسه سودمند خواهد بود. از طرفی بازرسی کارگری و دهقانی بدین منوال دارای چنان حیثیت و اعتبار فوق العاده ای خواهد شد که دست کم بدتر از کمیساریای ملی امور خارجه ما نخواهد بود. از طرف دیگر کمیته مرکزی ما، همراه با کمیسیون مرکزی تفتیش، بنحوی قطعی در آن راه تبدیل به کنفرانس عالی حزبی پای خواهد گذاشت که هم اکنون در ماهیت امر در آن پای گذارده است و برای اینکه بتواند وظایف خود را از دو جهت زیرین بنحوی صحیح انجام دهد باید این راه را تا پایان ببیماید: از جهت منظم بودن و مقرون به صلاح بودن و سیستماتیک بودن سازمان و کار آن و از جهت حفظ ارتباط با توده های واقعاً وسیع توسط بهترین کارگران و دهقانان ما.

من اعتراضی را پیش بینی میکنم که خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم از آن محافلی که موجب کهنگی دستگاه ما هستند، یعنی از کسانی برمیخیزد که طرفدار آنند که دستگاه ما بهمان صورت ماقبل انقلابی خود که جنبه غیر قابل تحمل و دور از نزاکتی داشت و تا امروز هم بدان صورت باقی مانده است حفظ گردد (بجاست گفته شود که ما اکنون برای تعیین مهلهای لازم جهت اجراء اصلاحات اجتماعی اساسی، چنان فرصتی بدست آورده ایم که در تاریخ خیلی بندرت دست میدهد و ما اکنون با وضوح میبینیم که در عرض پنج سال چه کاری میتوان کرد و چرا مهلهای بس بیشتری لازم است).

اعتراض مزبور آنستکه گویا از اصلاحی که من پیشنهاد میکنم چیزی جز در هم برهمی ناشی نخواهد شد یعنی اعضای کمیسیون مرکزی تفتیش در همه مؤسسات سرگردان خواهند ماند و نخواهند دانست کجا باید بروند و برای چه باید بروند و به که باید رجوع کنند و همه جا موجب بی نظمی خواهند شد و کارمندان را از امور جاری باز خواهند داشت و غیره و غیره.

من فکر میکنم که جنبه مغرضانه چنین اعتراضی بقدری عیان است که حتی در خورد پاسخ نیست. بدیهی است که از جانب هیئت رئیسه کمیسیون مرکزی تفتیش و از جانب کمیسر

ملی بازرسی کارگری و دهقانی و شورای رئیسه این کمیساریا (و همچنین در موارد لازم از طرف دبیرخانه کمیته مرکزی ما) نه یکسال بلکه چند سالی کار مجدانه لازم است تا کمیساریای ملی و امور مشترک آن با کمیسیون مرکزی تفتیش را بنحوی صحیح ترتیب دهند. بعقیده من کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی میتواند کمیسر ملی باقی ماند (و باید هم باقی ماند)، شورای رئیسه این کمیساریا هم میتواند تماماً بصورت همان شورای رئیسه باقی ماند و در عین حال رهبری امور بازرسی کارگری و دهقانی و از آنجمله رهبری کلیه اعضای کمیسیون مرکزی تفتیش را که «ماموریت» خود را تحت نظر وی انجام خواهند داد، برای خود حفظ نماید. سیصد الی چهارصد کارمند بازرسی کارگری و دهقانی، که طبق نقشه من باقی خواهند ماند، از طرفی با اجرای وظایف صرفاً منشی گری در نزد سایر اعضای بازرسی کارگری و دهقانی و نزد اعضای اضافی کمیسیون مرکزی تفتیش خواهند پرداخت ولی از طرف دیگر باید فوق العاده کاردان و کاملاً آزمایش شده و کاملاً قابل اعتماد باشند و حقوق زیاد دریافت بدارند که آنها را بکلی از وضع کنونی واقعاً تیره بختانه (اگر نخواهیم بدتر از این بگوئیم) مأمور بازرسی کارگری و دهقانی نجات دهد.

من مطمئنم که تقلیل تعداد کارمندان تا آن رقمی که من ذکر کردم، هم کیفیت کارکنان بازرسی کارگری و دهقانی و هم کیفیت سرپای کار را بمراتب بهبود خواهد بخشید و در عین حال به کمیسر ملی و اعضاء شورای رئیسه این کمیساریا امکان خواهد داد تمام هم خود را به مرتب ساختن امور و ارتقاء سیستماتیک و بلاانحراف کیفیت آن، که برای حکومت کارگری و دهقانی و نظام شوروی ما تا این حد ضرورت بلاشرط دارد، مصروف نمایند.

و نیز از جانب دیگر فکر میکنم که کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی باید هم برای یکی کردن و هم برای هماهنگ ساختن آن انستیتوی عالی سازمان کار (انستیتوی مرکزی کار، انستیتوی سازمان علمی کار و غیره) که اکنون تعداد آنها در جمهوری ما از دوازده کمتر نیست، فعالیت کند. یکنواختی بیش از حد و کوشش بیش از حدی که از اینجا برای یکی کردن ناشی میشود زیانبخش است. برعکس، در اینجا باید حد وسط عاقلانه و مقرون به صلاحی را بین یکی کردن همه این مؤسسات و مرزبندی صحیح آنها، بشرط تأمین استقلال معین هر یک از این مؤسسات، یافت.

تردید نیست که از یک چنین اصلاحی کمیته مرکزی ما نیز کمتر از بازرسی کارگری و دهقانی سود نخواهد برد، بدین معنی که از لحاظ ارتباط با توده ها و انتظام و اهمیت کارهای خود سود خواهد برد. آنگاه میتوان (و باید) ترتیب جدی تر و پر مسئولیت تری برای

تدارک جلسات پولیت بورو داد و در این جلسات باید عده معینی از اعضاء کمیسیون مرکزی تفتیش برای مدت زمان معین و یا بر حسب نقشه سازمانی معینی شرکت جویند.

کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی باشتراک هیئت رئیسه کمیسیون مرکزی تفتیش باید بین اعضاء این کمیسیون از نقطه نظر وظیفه آنان در مورد حضور در پولیت بورو و واریسی کلیه اسنادی که بنحوی از انحاء مورد مطالعه پولیت بورو قرار میگیرد، و یا از نقطه نظر وظیفه آنان در مورد وقف تمام اوقات کار خویش به تدارک تئوریک بررسی سازمان علمی کار و یا از نقطه نظر وظیفه آنان در مورد شرکت عملی در کنترل و بهبود دستگاه دولتی ما، از مؤسسات عالی دولتی گرفته تا مؤسسات محلی پائین و غیره، تقسیم کار برقرار سازد.

من همچنین برآنم که علاوه بر آن سود سیاسی که اعضاء کمیته مرکزی و اعضاء کمیسیون مرکزی تفتیش از این اصلاح می برند بدین معنی که بمراتب بهتر مطلع خواهند شد و بهتر برای جلسات پولیت بورو آماده خواهند شد (کلیه اوراق مربوط به این جلسات باید حداقل بیست و چهار ساعت قبل از جلسه پولیت بورو بدست کلیه اعضاء کمیته مرکزی و اعضاء کمیسیون مرکزی تفتیش برسد. باستثناء مواردی که در آن هیچ تعویقی مجاز نیست و برای این موارد هم باید مقررات خاصی جهت مطلع ساختن اعضاء کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی تفتیش و ترتیب اتخاذ تصمیم در باره این موارد وضع گردد) در زمره سودها این سود را هم باید افزود که تأثیر موارد صرفاً شخصی و تصادفی در کمیته مرکزی ما کاهش خواهد یافت و بدینسان خطر انشعاب کمتر خواهد شد.

کمیته مرکزی ما بصورت گروهی کاملاً متمرکز و فوق العاده با اتوریتته در آمده ولی برای کار این گروه شرایطی فراهم نیامده که متناسب با اتوریتته وی باشد. اصلاحی که من پیشنهاد میکنم باید باین امر کمک کند و اعضاء کمیسیون مرکزی تفتیش که موظفند به تعداد معین در هر یک از جلسات پولیت بورو حضور یابند، باید گروه همپیوسته ای باشند که «بدون توجه به مقام» مراقبت نمایند که اتوریتته احدی نتواند مانع آن گردد که آنها استیضاح بعمل آورند و اسناد را واریسی کنند و بطور کلی از امور اطلاع کامل حاصل نمایند و صحت مؤکد امور را معین سازند.

البته در جمهوری شوروی ما نظام اجتماعی مبتنی بر همکاری دو طبقه کارگران و دهقانان است و اکنون وجود «نپمانها» یعنی بورژوازی، نیز با شرایط خاصی در این نظام مجاز شمرده شده است. اگر بین این طبقات اختلافات جدی طبقاتی پدید شود در آنصورت انشعاب اجتناب ناپذیر خواهد بود ولی در نظام اجتماعی ما برای این انشعاب مبادی ناگزیر وجود ندارد و

وظیفه عمده کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی تفتیش ما و نیز همه حزب ما اینستکه در مورد آن اوضاع و احوالی که ممکن است موجب انشعاب شود مراقبت دقیق داشته باشد و از آن جلوگیری نماید، زیرا سرنوشت جمهوری ما در فرجام کار مربوط به آنست که آیا توده دهقانی همراه طبقه کارگر خواهد رفت و وفاداری خود را در مورد اتحاد با وی حفظ خواهد کرد و یا آنکه به «نپمان ها»، یعنی بورژوازی نوین، امکان خواهد داد تا وی را از کارگران جدا سازند و از آنان منشعب گردانند. هر قدر این دو فرجام را روشنتر ببینیم و هر قدر همه کارگران و دهقانان ما آنرا روشنتر ببینند، همانقدر هم شانس موفقیت ما در اجتناب از انشعابی که برای جمهوری شوروی هلاکتبار خواهد بود، بیشتر خواهد شد.

۲۳ ژانویه سال ۱۹۲۳

در تاریخ ۲۵ ژانویه سال ۱۹۲۳ در شماره  
۱۶ «پراودا» بامضاء: ن. لنین بچاپ رسید.

## ۲۱- بهتر است کمتر، ولی بهتر باشد

بعقیده من بازرسی کارگری و دهقانی نباید در مسئله بهبود دستگاه دولتی ما بدنبال کمیت برود یا شتاب کند. ما تا این زمان باندازه ای در باره کیفیت دستگاه دولتی خودمان کم فکر کرده و کم اهتمام ورزیده ایم که توجه بیک تدارک کاملاً جدی برای این منظور و تمرکز افرادی در بازرسی کارگری و دهقانی که واقعاً دارای کیفیت نوین باشند. یعنی از بهترین نمونه های اروپای باختری عقب نمانند، توجهی بجاست. البته برای جمهوری سوسیالیستی این شرطی است بس ناچیز. ولی نخستین دوره پنج ساله بمیزان زیادی فکر ما را از عدم اعتماد و تردید انباشته است. ما بی اختیار مایل هستیم این کیفیت را برای شخصی قائل شویم که بیش از اندازه و با سهولت تمام مثلاً در باره «فرهنگ پرولتری» سخن پردازی میکند: در بادی امر برای ما فرهنگ واقعی بورژوائی هم کافی است، فقط همینقدر باشد که ما در بادی امر بتوانیم بدون بدترین انواع فرهنگ دنیای ماقبل بورژوازی یعنی فرهنگ دیوانی یا سرواژ و غیره کار خود را از پیش ببریم. در مسائل فرهنگ شتابزدگی و گشاد بازی از همه چیز



زیانبخش تر است. این مطلب را بسیاری از نویسندگان جوان و کمونیستهای جوان ما باید کاملاً آویزه گوش و هوش خود سازند.

در مورد دستگاه دولتی اکنون ما باید از تجارب گذشته این نتیجه را بگیریم که بهتر است آهسته تر برویم.

وضع دستگاه دولتی ما اگر نخواستیم باشیم بگوئیم نفرت آور است باید بگوئیم رقت بار است و آنهم بحدی که ما باید ابتدا درست بیاندیشیم که چگونه با نقایص آن مبارزه کنیم و بخاطر داشته باشیم که ریشه این نقایص در گذشته ایست که گرچه سرنگون گردیده ولی سپری نشده و جزو مرحله گذشته فرهنگ گذشته دور نگردیده است. من در اینجا بویژه مسئله فرهنگ را مطرح میکنم، زیرا در این قبیل امور فقط آنچه را باید بکف آمده شمرد که جزو فرهنگ و معیشت و عادات شده باشد. ولی در مورد ما میتوان گفت که چیزهای خوبی که در سازمان اجتماعی ما موجود است بهیچوجه مورد تعمق قرار نگرفته، درک نشده، احساس نشده، عجولانه اقتباس شده، مورد واری و آزمایش قرار نگرفته، تجربه آنرا تأیید نکرده و تثبیت نشده است و قس علیهذا. البته در دوران انقلابی و با این سرعت سرگیجه آور تکاملی که ما را در عرض پنج سال از دوران تزاری به نظام شوروی رسانده است غیر از این هم نمیتواند باشد.

باید بموقع بسر عقل آمد. باید نسبت به پیشروی شتابکارانه و سریع و هرگونه لاف زنی و امثال آن از یک حس عدم اعتماد رهایی بخش سرشار بود، باید در اطراف واری آن گامهای به پیش، که ما هر ساعت اعلام میداریم و هر دقیقه عملی میکنیم و سپس هر ثانیه ناستواری و جنبه عدم متانت و نامفهوم بودن آنها را اثبات مینمائیم، فکری کرد. شتابزدگی در این امر زیان بخش ترین کارهاست. زیانبخش تر از همه این است که تصور کنیم ما ولو اندکی چیز میدانیم یا اینکه برای ساختمان یک دستگاه واقعاً نو و واقعاً در خورد عنوان سوسیالیستی و شوروی و غیره بمیزان کمابیش قابل ملاحظه ای عناصر در اختیار داریم. نه، ما این دستگاه و حتی عناصر آن را بحد خنده آوری کم داریم و باید بخاطر داشته باشیم که برای ایجاد آن نباید از صرف وقت دریغ ورزیم و باید سالهای بسیار و بسیار و بسیاری وقت صرف نمائیم.

ما چه عناصری برای ایجاد این دستگاه موجود داریم؟ فقط دوتا. اولاً کارگرانی که شیفته وار به نبرد در راه سوسیالیسم مشغولند. اذهان این عناصر باندازه کافی روشن نیست. آنها میخواهند بما دستگاه بهتری بدهند. ولی نمیدانند چگونه باید این کار را انجام داد و

نمی‌توانند آنرا انجام دهند. آنها هنوز به آن درجه ای از تکامل و فرهنگ که لازمه این امر است نرسیده اند. برای این کار هم همانا فرهنگ لازم است. در اینجا هیچ کاری را نمیتوان با یک ضرب شست و تهاجم و چابکی و انرژی و یا بطور کلی با هیچیک از بهترین صفات انسانی از پیش برد. ثانیاً عناصر دانائی و معارف و تعلیمات، که در کشور ما در قیاس با کلیه کشورهای دیگر بحد خنده آوری کم است.

و در اینجا نباید فراموش کرد که این دانائی را ما خیلی میل داریم با تقلا و شتابزدگی و غیره جبران کنیم (یا اینکه خیال میکنیم میتوان جبران کرد).

ما باید بهر قیمتی شده است، برای تجدید سازمان دستگاه دولتی خود این وظیفه را وجهه همت خود سازیم که: اولاً - بیاموزیم، ثانیاً - بیاموزیم و ثالثاً - بیاموزیم و آنگاه واریسی کنیم که در نزد ما علم بصورت کلمات بیروح و یا جملات مد روز باقی نماند (نباید این عیب را پوشیده داشت که این امر غالباً در بین ما رخ میدهد) و اینکه علم واقعاً با گوشت و خون ما در آمیزد و کاملاً و بطور واقعی به عنصر متشکله هستی و معیشت ما مبدل گردد. خلاصه آنکه ما نباید آن توقعاتی را ابراز کنیم که بورژوازی اروپای باختری ابراز میدارد، بلکه باید آن توقعات را ابراز داریم که شایسته و براننده کشوری است که وظیفه خود می‌شمرد بمقام کشور سوسیالیستی ارتقاء یابد.

نتایجیکه از مطالب مذکور بدست می آید اینستکه: ما باید بازرسی کارگری و دهقانی را، بعنوان وسیله ای برای بهبود دستگاه دولتی به یک مؤسسه واقعاً نمونه وار مبدل کنیم.

برای آنکه این مؤسسه بتواند به مدارج لازم ارتقاء یابد باید این قاعده را مراعات کرد: هفت بار گز کن، یکبار ببر.

برای این منظور لازم است آنچه را که واقعاً در نظام اجتماعی ما از بهترین چیزها است با احتیاطی هرچه بیشتر و با سنجش و اطلاع کامل در تأسیس کمیساریای ملی جدید بکار بندیم.

برای این منظور لازم است که بهترین عناصری که در نظام اجتماعی ما وجود دارند، یعنی: اولاً کارگران پیشرو و ثانیاً عناصر واقعاً روشن که میتوان تضمین کرد هیچ کلمه ایرا خوشباورانه نمی پذیرند و هیچ کلمه ایرا برخلاف وجدان ادا نمی‌نمایند - از اعتراف به هیچ مشکلی بیم نداشته و از هیچ مبارزه ای برای نیل به هدفیکه جداً در برابر خود قرار داده اند، پروا نکنند.

ما اکنون پنج سال است در تقلائی بهبود دستگاه دولتی خود هستیم ولی این همانا تقلائی

است که در عرض پنج سال بدرد نخور بودن و حتی بی ثمری و حتی زیان بخش بودن خود را ثابت کرده است. این تقلا در ظاهر بصورت کار و کوشش جلوه می‌کند ولی در واقع خواه مؤسسات ما و خواه ذهن ما را مغشوش می نمود.

باید سرانجام کاری کرد که این وضع تغییر کند.

باید بر وفق این قاعده عمل کرد که بهتر است از لحاظ کمیت کمتر ولی از لحاظ کیفیت بهتر باشد. باید بر وفق این قاعده عمل کرد که کار طی دو یا حتی سه سال برای بدست آوردن یک مصالح انسانی معتبر بهتر از آنستکه با عجله و بدون هیچگونه امیدی به حصول مقصود، این کار انجام گیرد.

من میدانم که مراعات این قاعده و انطباق آن بر واقعیت ما دشوار است. من میدانم که قاعده معکوس آن از هزاران روزنه برای خود راه خواهد گشود. من میدانم که باید مقاومت عظیمی ابراز داشت. باید ابرام فوق العاده ای بخرج داد و میدانم که کار و کوشش ما لااقل برای سالهای اول بکلی بی اجر خواهد بود؛ ولی با همه این احوال یقین دارم که تنها با این طرز کار خواهیم توانست به هدف خویش برسیم و تنها با نیل به این هدف میتوانیم یک جمهوری واقعاً سزاوار عنوان شوروی و سوسیالیستی و غیره و غیره ایجاد کنیم.

احتمال می‌رود بسیاری از خوانندگان ارقامی را که من بعنوان مثال در نخستین مقاله خود ذکر کرده‌ام (\*) ﴿﴾ \* رجوع شود به مقاله «چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان دهیم». ح. ب ﴿﴾ بسی ناچیز یافته باشند. من اطمینان دارم که میتوان محاسبات فراوانی در اثبات نارسائی این ارقام ذکر کرد. ولی فکر میکنم که ما باید یک چیز را بالاتر از همه این قبیل محاسبات قرار دهیم و آنهم عطف توجه به کیفیت واقعاً نمونه وار است.

من بر آنم که همانا اکنون سرانجام آن زمانی رسیده است که ما باید برای بهبود دستگاه دولتی خود چنانکه شاید و باید و با جدیت تمام کار کنیم. و همانا در این زمان است که میتوان گفت زیان بخشترین خصوصیت این کار شتاب زدگی است. بهمین جهت میخواستم متذکر شوم که باید از افزودن بر میزان این ارقام سخت برحذر بود. برعکس، بنظر من در اینجا باید از لحاظ ارقام خیلی خست بخرج داد. صریح بگوئیم. کمیساریای ملی بازرسی کارگری و دهقانی اکنون ذره ای اتوریتته ندارد. همه میدانند که هیچ مؤسسه ای نامنظمتتر از مؤسسات بازرسی کارگری و دهقانی ما نیست و در شرایط کنونی از این کمیساریای ملی بیش از اینهم نمیتوان چیزی توقع داشت. اگر ما واقعاً خواستار نیل باین مقصدیم که پس از چند سال آنچنان مؤسسه ای پدید آوریم که اولاً نمونه وار باشد، ثانیاً اعتماد بلاشرط همه کس

را جلب نماید و ثالثاً به همه و هر کس ثابت کند که ما واقعاً از عهده کار مؤسسه ای عالی، نظیر کمیسیون مرکزی تفتیش، بر آمده ایم، باید این نکته را کاملاً بخاطر بسپاریم. به عقیده من باید هرگونه نورمهای کلی را در باره تعداد کارمندان فوراً و بی برگشت بدور افکند. ما باید کارمندان سازمان بازرسی کارگری و دهقانی را بطرزی کاملاً خاص برگزینیم و در این میانه قاعده ای جز آزمایش بسیار جدی بکار نبریم. در واقع هم، برای چه باید یک کمیساریای ملی تشکیل گردد که در آن کارها فقط کروکری بکند و باز هم کوچکترین اعتمادی را بخود جلب نکند و حرفش دارای اعتبار بسیار ناچیزی باشد؟ بنظر من احتراز از این کار در چنین تجدید سازمانی که ما اکنون در نظر داریم وظیفه عمده ما محسوب میشود.

کارگرانی که ما بسمت اعضاء کمیسیون مرکزی تفتیش جلب میکنیم باید از کمونیستهای بی خدشه باشند و من بر آنم که باید با آنها مدتی مدید کار کرد تا شیوه ها و وظایف کار را به آنها آموخت. سپس بعنوان معاونین در این کار باید از تعداد معینی منشی استفاده کرد و آنان را قبل از گماشتن بکار مورد آزمایش سه باره قرار داد. سرانجام آن صاحبان مشاغلی که ما تصمیم میگیریم بطور استثناء آنها را بلافاصله بسمت کارمندی در بازرسی کارگری و دهقانی بکار بگماریم، باید واجد شرایط زیرین باشند:

اولاً، باید از طرف چند کمونیست معرفی شده باشند؛

ثانیاً، باید از لحاظ اطلاع خود در رشته دستگاه دولتی ما امتحان بدهند؛

ثالثاً، باید از لحاظ اطلاع خود از مبانی تئوری دستگاه دولتی ما و مبادی علم اداره امور و کار اداری و غیره و غیره امتحان بدهند؛

رابعاً، باید کارشانرا با کارمندان کمیسیون مرکزی تفتیش و دبیرخانه خودشان طوری وفق دهند که ما بتوانیم کار سراپای این دستگاه را تضمین کنیم.

من میدانم که این توقعات شرایط فوق العاده کلانی را ایجاب مینماید و من بسی بیمناکم که اکثر «پراتیسینها»ی اداره بازرسی کارگری و دهقانی این توقعات را غیر قابل اجراء اعلام نمایند و یا با بی اعتنائی مورد تمسخر قرار دهند. ولی من از هر یک از رهبران کنونی بازرسی کارگری و دهقانی یا کسانی که با این امر مربوطند میپرسم که آیا میتواند از روی وجدان بمن بگوید که عملاً به کمیساریائی نظیر بازرسی کارگری و دهقانی چه احتیاجی وجود دارد؟ تصور میکنم این سؤال، در یافتن حد و اندازه بوی کمک خواهد کرد. یا باید بیکی از تجدید سازمانهایی که ما آنقدر زیاد بدان دست زده ایم یعنی به تجدید سازمان در کار

بی‌سرانجامی مانند بازرسی کارگری و دهقانی دست‌نزد، یا باید واقعاً این وظیفه را در برابر خویش نهاد که از طریقی آهسته، دشوار و غیر عادی بدون احتراز از آزمایشهای متعدد، یک چیز واقعاً نمونه وار بوجود آورد که بتواند به همه کسی حس احترام تلقین نماید و آنهم نه تنها از آن جهت که مناصب و عناوین اینرا ایجاب میکند.

اگر ما صبر و شکیب‌نورزیم و چند سالی را صرف این کار نکنیم، آنگاه بهتر است که اصلاً بدان نپردازیم.

بعقیده من از بین آن مؤسساتی که ما در رشته سازمان عالی کار و غیره پدید آورده ایم باید یک حداقلی را انتخاب کرد و طرح کاملاً جدی مسئله را مورد آزمایش قرار داد و کار را فقط بنحوی ادامه داد که واقعاً در سطح دانش معاصر باشد و کلیه ثمرات این دانش را برای ما تأمین کند. در آنصورت پنداربافی نخواهد بود هر آینه امیدوار باشیم که در عرض چند سال مؤسسه‌ای بدست خواهیم آورد که قادر باشد کارش را انجام دهد یعنی سیستماتیک و بلا انحراف با برخورداری از اعتماد طبقه کارگر و حزب کمونیست روسیه و قاطبه توده اهالی جمهوری ما برای بهبود کار دستگاه دولتی ما کار کند.

هم اکنون میتوان کارهای تدارکی را برای این منظور آغاز کرد. اگر کمیساریای ملی بازرسی کارگری و دهقانی با این نقشه اصلاحی موافقت ورزد، در اینصورت میتواند هم اکنون اقدامات تدارکی را آغاز نموده بطور سیستماتیک بکار پردازد و این اقدامات را بدون شتاب و بدون پرهیز از تجدید نظر در اقدامی که زمانی انجام داده است به سرانجام کامل خود برساند.

هر نوع تصمیم نیمه‌کاره‌ای در این مورد بینهایت زیان بخش است. برقراری هر نوع میزانی برای تعداد کارمندان بازرسی کارگری و دهقانی که از هرگونه ملاحظه دیگری منشاء بگیرد، در واقع بر ملاحظات قدیمی بوروکراتیک و خرافات قدیمی و بر آنچه‌های مبتنی است که دیگر محکوم شده و موجب مضحکه عمومی میگردد و غیره.

در واقع مسئله در اینجا بدینسان مطرح است:

یا باید اکنون نشان داد که ما در امر ساختمان دولتی بطور جدی چیزهایی آموخته ایم (آخر گناهی نیست اگر در عرض ۵ سال چیزی آموخته شود)، یا آنکه هنوز برای اینکار رشد نیافته ایم و آنوقت دیگر لزومی ندارد که دست‌بندین کار کنیم.

بعقیده من با آن مصالح انسانی که ما واجد می‌باشیم از فروتنی دور نخواهد بود اگر فرض کنیم که اکنون دیگر باندازه کافی آموخته ایم تا بتوانیم بطور سیستماتیک و از سر نو

لااقل یک کمیساریای ملی تأسیس کنیم. راست است که این کمیساریای ملی باید معرف سراپای دستگاه دولتی ما باشد.

لازم است فوراً مسابقه ای برای تألیف دو یا بیشتر درسنامه راجع به سازمان کار بطور اعم و کار اداری بطور اخص اعلام گردد. میتوان کتاب یرمانسکی را، که هم اکنون در دست است پایه قرار داد، گرچه بعنوان جمله معترضه باید گفت که این شخص علاقه آشکاری به منشیویکها نشان میدهد و برای کار تنظیم درسنامه ای که سزاوار حکومت شوروی باشد بدرد نمیخورد. سپس میتوان کتاب کرژنتسف را، که چندی پیش منتشر شده است، مبنی قرار داد و سرانجام میتوان از برخی از تألیفات موجود دیگر استفاده کرد.

باید چند تن از افراد با معلومات و درستکار را برای جمع آوری آثار و مطالعه این مسئله به آلمان و یا انگلستان اعزام داشت. انگلستان را من برای موردی نام میبرم که اعزام به آمریکا یا کانادا ممکن نباشد.

باید کمیسیونی برای تنظیم برنامه اولیه امتحانات مخصوص نامزدهای کارمندی در بازرسی کارگری و دهقانی و نیز نامزدهای عضویت کمیسیون مرکزی تفتیش تعیین نمود.

البته این اقدامات و نظایر آنها کار کمیسر ملی و اعضاء شورای بازرسی کارگری و دهقانی و هیئت رئیسه کمیسیون مرکزی تفتیش را دشوار نخواهد کرد.

موازی با این اقدامات باید یک کمیسیون تدارک جهت جستجوی نامزدهائی برای مقام عضویت در کمیسیون مرکزی تفتیش تعیین کرد. من امیدوارم که اکنون دیگر در کشور ما برای این مقام بیش از حد لزوم نامزدهائی، خواه در بین کارکنان با تجربه کلیه وزارتخانه ها و خواه در میان دانشجویان مدارس شوروی یافت شود. مشکل بتوان صحیح شمرد که گروه معینی را از پیش حذف نمائیم. احتمال می رود بر ما لازم آید ترجیح دهیم که ترکیب اعضاء این مؤسسه متنوع باشد زیرا باید در جستجوی آن باشیم که خواص و فضایل گوناگونی در این مؤسسه جمع باشد و لذا بعهده ما است که در روی وظیفه تنظیم فهرست نامزدها کار کنیم. مثلاً بیش از همه نامطلوب است اگر کمیساریای ملی جدید طبق نسخه واحدی تنظیم گردد یعنی فرضاً از افرادی تشکیل شود که دارای صفات دیوانی هستند یا صرفاً مستثنی از افرادی باشد که دارای خاصیت مبلغین هستند و یا صرفاً مستثنی از افرادی باشد که صفت مشخصه آنها حسن معاشرت و استعداد رخنه کردن در محافلی است که برای این نوع کارکنان چندان عادی نیست و غیره.

من تصور میکنم که اگر نقشه خود را با مؤسسات آکادمیک بسنجم، اندیشه خود را بنحو بهتری بیان داشته ام. اعضاء کمیسیون مرکزی تفتیش باید تحت رهبری هیئت رئیسه خودشان بطور سیستماتیک کلیه کاغذها و اسناد پولیت بورو را از نظر بگذرانند. در عین حال آنها باید وقت خود را برای انجام امور مختلف مربوط به تفتیش کارهای اداری مؤسسات ما، از مؤسسات بسیار کوچک و خرد گرفته تا عالیترین مؤسسات دولتی، تقسیم کنند. سرانجام در زمره کارهای آنها یکی هم اشتغال به تئوری، یعنی تئوری سازمان دادن به آن کاری است که آنها قصد دارند زندگی خود را وقف آن کنند و نیز اشتغال به کارهای پراتیک تحت رهبری رفقای ارشد و یا دانشیاران انستیتوهای عالی سازمان کار است.

ولی من برآنم که اکتفاء به این نوع کارهای آکادمیک بهیچوجه برای آنان ممکن نخواهد شد. بهمراه این امور، آنها در عین حال باید خود را برای کارهایی آماده نمایند که من پرهیزی ندارم نام آنرا تدارک برای شکار، نمیخواهم بگویم شکار شیادان، ولی چیزی شبیه به آن بگذارم و یا آنرا تمهیدات خاصی برای استتار حرکات و رفتار خویش و غیره بنامم.

اگر در مؤسسات اروپای باختری اینقبیل پیشنهادها موجب برانگیختن خشمی بی نظیر و برآشفتگی اخلاقی و غیره بشود، امیدوارم که ما هنوز آنقدر بوروکرات نشده باشیم که چنین احساساتی از خود نشان دهیم. در کشور ما هنوز نپ نتوانسته است آن احترامی را کسب کند که فکر اینکه ممکن است کسی را در اینجا شکار کنند، موجب آزرده خاطر گردد. هنوز از عمر جمهوری شوروی آنقدر کم گذشته است و چنان تل هائی از انواع زباله ها رویهم ریخته است که مشکل از این فکر که در این زباله ها میتوان بکمک برخی حیل و تجسسهای که گاه در منابع نسبتاً دور و یا از راه های نسبتاً پر پیچ و خم انجام میگردد کاوشهایی بعمل آورد برای کسی آزرده خاطر دست دهد و اگر هم دست دهد میتوان اطمینان داشت که ما به چنین کسی از ته دل خواهیم خندید.

امیدواریم بازرسی کارگری و دهقانی جدید ما صفتی را که فرانسویها pruderie می نامند و ما میتوانیم ادا و اصول مضحک و یا تفرعن مضحک بنامیم و برای بوروکراسی ما، خواه بوروکراسی دولتی و خواه حزبی بینهایت مطلوب است، دور بیاندازد. بعنوان جمله معترضه بگوئیم که بوروکراتیسم نه تنها در مؤسسات دولتی ما بلکه در مؤسسات حزبی ما نیز وجود دارد.

اگر من در بالا نوشته ام که ما باید تحصیل کنیم و آنهم در انستیتوهای سازمان عالی کار و غیره تحصیل کنیم این حرف بهیچوجه بدان معنی نیست که من این «تحصیل» را بشکل مکتبی درک می‌کنم و یا فکر من تنها متوجه تحصیلات مکتبی بوده است. من امیدوارم که هیچ انقلابی واقعی در حق من این سوء ظن را نبرد که گویا من مفهوم کلمه «تحصیل» را در این مورد عاری از چیزی مانند یک نیرنگ نیمه شوخی، یک نوع حيله، یک نوع خدعه یا چیزهایی از این قبیل دانسته‌ام. من میدانم که در کشورهای مؤدب و جدی اروپای باختری این فکر ممکن بود واقعاً وحشت ایجاد کند و هیچ کارمند مرتبی حاضر نمیشد حتی بحث و مذاکره در باره آنرا مجاز شمرد. ولی من امیدوارم که ما هنوز بدان حد بوروکرات نشده باشیم و بحث و مذاکره در باره این فکر برای ما موجب چیزی جز مسرت خاطر نگردد.

در واقع به چه سبب نباید مطلوب را با مفید توأم ساخت؟ چرا نباید از نیرنگ شوخی آمیز یا نیمه شوخی آمیز برای شکار یک چیز مضحک، یک چیز مضر، یک چیز نیمه مضحک و نیمه مضر و غیره استفاده کرد؟

بنظر من اگر بازرسی کارگری و دهقانی ما این ملاحظات را مورد بررسی قرار دهد نفعی که عایدش خواهد شد اندک نخواهد بود و ضمناً تعداد مواردی هم که بوسیله آنها کمیسیون مرکزی تفتیش ما یا هیئت‌های رئیسه آن در بازرسی کارگری و دهقانی تاکنون چند تا از پیروزیهای بسیار درخشان خود را بدست آورده اند، بر اثر ماجراهائیکه برای اعضاء آینده سازمان بازرسی کارگری و دهقانی یا اعضاء آینده کمیسیون مرکزی تفتیش ما در نقاطی روی خواهد داد که ذکر آنها را در درسنامه های آراسته و بسیار مبادی آداب چندان مناسب نمیشمرند، بسی افزایش خواهد یافت.

\* \* \*

چگونه میتوان مؤسسات حزبی را با مؤسسات دولتی پیوند داد؟ آیا در اینجا چیزی غیرمجاز وجود ندارد؟

من این مطلب را از جانب خود مطرح نمی‌کنم بلکه از جانب آنکسانی مطرح می‌سازم که در فوق بدانها اشاره کرده ام و ضمن آن گفته ام که نه فقط در مؤسسات دولتی بلکه در مؤسسات حزبی ما نیز بوروکرات وجود دارد.



در واقع هم اگر مصالح کار ایجاب نماید چرا نباید این دو نوع مؤسسه را با هم پیوند داد؟ مگر کسی بوده است که زمانی متوجه نشده باشد که مثلاً در کمیساریای ملی امور خارجه چنین پیوندی سود فراوانی میرساند، و از همان آغاز به کار بسته می شود؟ مگر در پولیت بورو بسیاری مسائل بزرگ و کوچک در باره «شیوه هائی» که ما در پاسخ «شیوه های» دول خارجی و برای جلوگیری از مثلاً حیلۀ آنها (اگر نخواستیم سخنی بی نزاکت تر بگوئیم) بکار می بریم از نقطه نظر حزبی مورد بحث و مذاکره قرار نمی گیرد؟ مگر این پیوند پر نرمش امور حزبی و دولتی مایه یک نیروی فوق العاده در سیاست ما نیست؟ من فکر می کنم آنچه چیزی که صحت خود را در سیاست خارجی ما به ثبوت رسانده و در آن استوار گردیده و چنان جزو عادت شده است که دیگر هیچگونه تردیدی را در این رشته بر نمی انگیزد بکار بردنش در مورد کلیه دستگاه دولتی ما نیز لااقل بهمین اندازه (و بعقیده من بمراتب بیش از این اندازه) بجا خواهد بود. و اصولاً بازرسی کارگری و دهقانی هم به همه دستگاه دولتی ما اختصاص دارد و لذا فعالیت وی باید بدون هیچگونه استثناء همه مؤسسات دولتی ما را اعم از مؤسسات محلی و مرکزی و تجاری و صرفاً اداری و تعلیماتی و بایگانی و تاترال و غیره و در یک کلمه همه مؤسسات را بدون کوچکترین استثناء در بر گیرد.

پس چرا برای مؤسسه ای که دارای چنین دامنه عملی است و بعلاوه شکلهای فعالیت آنها باید دارای نرمش فوق العاده زیادی باشد، درآمیختگی خاص مؤسسه تفتیش حزبی را با مؤسسه تفتیش دولتی مجاز نشمریم؟

من در اینکار هیچگونه مانعی نمی بینم. بعلاوه من برآنم که این پیوند یگانه وثیقه کار موفقیت آمیز است. من برآنم که هر گونه تردیدی در این باره از غبار آلودترین زوایای دستگاه اداری ما منشاء میگیرد و تنها پاسخ سزاوار آن هم ریشخند است.

\* \* \*

تردید دیگر: آیا مناسب است که فعالیت تعلیماتی را با فعالیت اداری پیوند دهیم؟ بنظر من نه تنها مناسب بلکه ضروری است. بطور کلی باید گفت که از سیستم دولتمداری اروپای باختری، علی رغم تمام روش انقلابی ما نسبت باین سیستم، یک رشته از زیانبخستری و خنده آورترین خرافات بما سرایت کرده است و این خرافات را تا اندازه ای هم بوروکراتهای گرامی ما تعمداً و از روی نیت معین بقصد آنکه در آب گل آلود این خرافات بتوانند غالباً

ماهی بگیرند، بما سرایت داده اند و بحدی هم از این آب گل آلود ماهی گرفته اند که در بین ما تنها نابینایان ندیده اند که دامنه این صید چه وسعتی داشته است.

ما در کلیه رشته های مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی «بینهایت» انقلابی هستیم. ولی در زمینه احترام به مناصب و مراعات تشریفات و رسوم اداری «انقلابیگری» ما غالباً جای خود را به پوسیده ترین کهنه پرستیها میدهد. در اینجا است که غالب اوقات میتوان ناظر این پدیده بسیار جالب بود که چگونه در زندگی اجتماعی بزرگترین پرش بجلو با هراس فوق العاده ای در قبال کوچکترین تغییرات توأم است.

علت این امر هم مفهوم است، زیرا جسورانه ترین گامهایی که بجلو برداشته میشده در رشته ای بوده که از مدتها پیش قلمرو تئوری بشمار میرفته و بطور عمده و شاید هم صرفاً از لحاظ تئوریک نشو و نما می یافته است. فرد روس تمام درد روحی زندگی اداری کراحت آور خود را در خانه خود بصورت تعاریف تئوریک فوق العاده جسورانه بیان میکرد و بهمین جهت هم این تعاریف تئوریک بی اندازه جسورانه جنبه فوق العاده یکطرفه بخود می گرفت. در نزد ما، جسارت تئوریک در تعاریف کلی با هراس حیرت انگیزی نسبت به هرگونه رفرم اداری کاملاً ناچیز توأم بوده است. بزرگترین انقلاب جهانی ارضی را با جسارتی که در کشورهای دیگر بی سابقه بود طرح ریزی میکردیم ولی در عین حال برای یک رفرم اداری درجه دهم هم قدرت تخیل کافی نداشتیم: قدرت تخیل و یا شکیبائی باندازه کافی نبود تا آنکه همان احکام کلی را، که بهنگام انطباق در مسائل کلی چنین نتایج «درخشانی» داده است، بر این رفرم بکار بریم.

و بهمین جهت زندگی کنونی ما مختصات جسارت جانبازانه را بطور حیرت انگیزی با یک هراس فکری در قبال جزئی ترین تغییرات توأم دارد.

من برآنم که در هیچیک از انقلاب های واقعاً کبیر نیز وضع جز این نبوده است، زیرا انقلابهای واقعاً کبیر از تضادهای بین کهنه، بین آنچه که متوجه دستکاری کهنه است و تجریدیتترین مجاهدات بسوی نو، که میبایست آنچنان نو باشد که ذره ای از نظام کهنه در بر نداشته باشد، برمیخیزد.

و هر اندازه این انقلاب تند و سریع تر باشد، بهمان اندازه دورانیکه طی آن یک سلسله از این قبیل تضادها بر جای خواهند ماند، طولانی تر خواهد بود.

\* \* \*

صفت عمومی زندگی کنونی ما بقرار زیرین است: ما صنایع سرمایه داری را برانداختیم و در برانداختن کامل مؤسسات قرون وسطائی و زمینداری اربابی نیز کوشیده ایم و در این زمینه دهقانان خرد و خرده پائی پدید آورده ایم که بعزت اعتماد خود نسبت به نتایج کارهای انقلابی پرولتاریا بدنبال وی میروند. ولی با تکیه باین اعتماد حفظ کردن خود تا زمان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای رشد یافته تر کار آسانی نیست. زیرا سطح بهره دهی کار دهقانان خرد و خرده پا، بویژه در دوران سیاست اقتصادی نوین، بر حسب ضرورت اقتصادی بینهایت پائین است. وضع بین المللی نیز موجب گردیده است که اکنون روسیه واپس افکنده شود و بطور کلی سطح بهره دهی کار خلق اکنون بسی پائین تر از قبل از جنگ است. دول سرمایه دار اروپای باختری، قسمتی آگاهانه و قسمتی خود بخودی، آنچه را که در امکان داشتند بکار بردند تا ما را واپس افکنند و از عناصر جنگ داخلی در روسیه برای خانه خرابی هر چه بیشتر کشور استفاده کنند. خارج شدن از جنگ امپریالیستی با چنین وضعی البته حائز فوائد فوق العاده بود: اگر ما نظام انقلابی را در روسیه واژگون نسازیم لااقل تکامل آنرا بطرف سوسیالیسم دچار اشکال خواهیم ساخت، - تقریباً چنین بود طرز قضاوت این دولتها و از لحاظ خودشان غیر از اینهم نمیتوانستند قضاوتی بکنند. در نتیجه، آنها نیمی از حل مسئله خود را بدست آوردند. آنها نظام نوین را، که مولود انقلاب بود، واژگون نساختند، ولی بدان امکان ندادند که فوراً گامی را بجلو بردارد که پیشگوییهای سوسیالیستها را موجه سازد و باین نظام امکان دهد نیروهای مولده را با سرعت عظیم تکامل بخشد و کلیه امکاناتی را که موجب پیدایش سوسیالیسم میگردد بسط دهد و به همه و هر کس آشکارا و عیان اثبات کند که سوسیالیسم نیروهای هنگفت در خود نهان دارد و بشریت وارد مرحله نوینی از تکامل خود شده است که امکانات فوق العاده شگرفی را در بر دارد.

سیستم مناسبات بین المللی اکنون چنان است که در اروپا یکی از کشورها اسیر کشورهای پیروزمند است و آن آلمان است. سپس یک عده از دولتها، و آنهم کهنترین دولتهای باختر، در نتیجه پیروزی در شرایطی قرار گرفته اند که میتوانند از این پیروزی برای قائل شدن یک سلسله گذشتهای بی اهمیت نسبت به طبقات ستمکش خودشان استفاده کنند و این گذشتهها بهر صورت جنبش انقلابی را در این کشورها بعقب میاندازد و چیزی نظیر «صلح اجتماعی» بوجود می آورد.

در عین حال یک عده از کشورها یعنی خاور، هند، چین و غیره، همانا در نتیجه جنگ

امپریالیستی اخیر، بطور قطعی از مسیر عادی زندگانی خود برکنده شده اند. تکامل آنها بطور قطعی در مسیر سرمایه داری اروپائی افتاده است. جنب و جوش اروپائی در این کشورها نیز آغاز شده است. و اکنون برای همهٔ جهانیان روشن است که آنها بچنان مسیر تکاملی کشیده شده اند که ممکن نیست به بحران سراپای سرمایه داری جهانی منجر نشود.

بدین ترتیب در لحظهٔ حاضر ما در برابر این سؤال قرار داریم: آیا ما با این تولید خرد و خرده پای دهقانی و با وجود این خانه خرابی، موفق خواهیم شد تا زمانیکه کشورهای سرمایه داری اروپای باختری تکامل خود را به سوسیالیسم انجام دهند دوام بیاوریم؟ ولی آنها این تکامل را آنچنانکه ما سابقاً انتظار داشتیم بانجام نمیرسانند. آنها این تکامل را از طریق «نضج» موزون سوسیالیسم بانجام نرسانده بلکه از طریق استثمار برخی کشورها توسط کشورهای دیگر، از طریق استثمار نخستین کشوری که در جنگ امپریالیستی مغلوب شده است همراه با استثمار سراسر خاور بانجام می‌رسانند. از طرف دیگر، خاور هم همانا در نتیجهٔ این نخستین جنگ امپریالیستی، قطعاً به جنبش انقلابی در آمده و قطعاً به گردباد عمومی جنبش انقلابی جهانی کشیده شده است.

آیا یک چنین اوضاع و احوالی چه تاکتیکی را برای کشور ما ایجاب میکند؟ روشن است که تاکتیک زیرین را: ما باید برای حفظ حکومت کارگری خود و نگاهداشتن دهقانان خرد و خرده پا تحت اوتوریتته و رهبری آن منتها درجهٔ احتیاط را بخرج بدهیم. نکتهٔ مثبتی که به سود ما است اینست که اکنون تمام جهان بمرحلهٔ آنچنان جنبشی وارد میشود که میبایست موجد انقلاب سوسیالیستی جهانی گردد. ولی این نکته منفی نیز برای ما وجود دارد که امپریالیستها موفق شده اند تمام جهان را به دو اردوگاه تقسیم کنند و ضمناً این تقسیم از این جهت بغرنج شده است که برای آلمان، یعنی کشوری دارای تکامل سرمایه داری واقعاً مترقی و با فرهنگ اکنون پیاخاستن بینهایت دشوار است. کلیهٔ دول سرمایه داری باصطلاح باختر به او منقار میزنند و نمیگذارند بپا خیزد. و از جانب دیگر، همهٔ خاور با صدها میلیون اهالی زحمتکش استثمار شونده اش، که به آخرین درجه طاققت انسانی خود رسیده اند، در شرایطی است که قوای جسمانی و مادیش حتی با قوای جسمانی و مادی و نظامی هیچیک از دول بمراتب کوچکتر اروپای باختری نیز بهیچوجه در خورد قیاس نیست.

آیا ما میتوانیم از تصادم آتی با این دول امپریالیستی برهیم؟ آیا این امید برای ما هست که تضادهای درونی و تصادم بین دول امپریالیستی کامیاب باختر و دول امپریالیستی کامیاب خاور برای بار دوم هم بما همان فرصت تنفسی را بدهد، که بار اول به ما داد و آن هنگامی

بود که لشکرکشی ضد انقلاب اروپای باختری که هدفش پیشتیبانی از ضد انقلاب روس بود، در نتیجه تضادهای اردوگاه ضد انقلابیون باختر و خاور، اردوگاه استثمارگران خاوری و استثمارگران باختری یعنی اردوگاه ژاپن و امریکا، عقیم ماند؟

بنظر من به این سؤال باید چنین پاسخ داد که حل مسئله در اینجا به عوامل بسیار زیادی منوط است و فرجام مبارزه را رویهمرفته میتوان تنها بر روی این اساس پیش بینی کرد که اکثریت عظیم اهالی جهان در غایت امر بوسیله خود سرمایه داری تعلیم مبارزه میگیرند و برای این مبارزه پرورش می یابند.

فرجام مبارزه در غایت امر به این نکته مربوط میشود که روسیه، هند، چین و غیره اکثریت عظیم اهالی را تشکیل میدهند. و همانا این اکثریت اهالی در سالهای اخیر با سرعتی غیر عادی به مبارزه در راه رهائی خود جلب میگرددند و از این لحاظ جای اندک تردیدی نیست که حل نهائی مبارزه جهانی بر چه منوال خواهد بود. از این لحاظ پیروزی نهائی سوسیالیسم کاملاً و بدون قید و شرط تأمین است.

ولی آنچه برای ما جالب توجه است این ناگزیری پیروزی نهائی سوسیالیسم نیست. برای ما آن تاکتیکی جالب است که ما حزب کمونیست روسیه، ما حکومت شوروی روسیه، باید تعقیب کنیم تا مانع آن شویم که دولتهای ضد انقلابی باختر اروپا خوردمان کنند. برای آنکه ما بتوانیم موجودیت خود را تا تصادم جنگی آینده بین باختر امپریالیستی ضد انقلابی و خاور انقلابی و ناسیونالیستی، بین متمدن ترین دولی که بشیوه شرقی عقب مانده اند و در عین حال تشکیل اکثریت را میدهند، تأمین کنیم، – این اکثریت باید فرصت متمدن شدن بیابد. خود ما هم باندازه کافی دارای آن تمدنی نیستیم که بتوانیم مستقیماً بسوسیالیسم انتقال یابیم، اگر چه برای اینکار مقدمات سیاسی داریم. ما بایستی دارای چنین تاکتیکی باشیم یا آنکه برای نجات خود سیاست زیرین را در پیش گیریم.

ما باید بکوشیم دولتی بسازیم که در آن کارگران رهبری خود را بر دهقانان و نیز اعتماد دهقانان را نسبت به خود حفظ کنند و با عظیمترین صرفه جوئیها آثار هرگونه افراط و تفریط را از عرصه مناسبات اجتماعی خود برون رانند.

ما بایستی دستگاه دولتی خود را به حداکثر صرفه جوئی برسانیم. ما باید هرگونه آثار افراط و تفریط را، که از دوران روسیه تزاری و از دستگاه بوروکراتیک سرمایه داری وی بمیزان کثیری در دستگاه دولتی ما باقی مانده است، از آن بیرون برانیم.

آیا این یک جولانگاهی برای محدودیت دهقانی نخواهد بود؟

نه. اگر ما رهبری طبقه کارگر را بر دهقانان محفوظ داریم، امکان خواهیم یافت به بهای عظیمترین و عظیمترین صرفه جوئی در اقتصاد کشور خود بدین نتیجه نائل آئیم که کوچکترین اندوخته ها را برای بسط صناعت ماشینی بزرگ، برای بسط الکتریفیکاسیون، هیدروتورب و برای اتمام ساختمان سد ولخف و غیره حفظ کنیم.

امید ما فقط و فقط به همین است. تنها آن هنگام است که ما قادر خواهیم بود (اگر بخواهیم مطلب را باستعاره بیان داریم) از اسبی بر اسب دیگر سوار شویم یعنی از اسب دهقانی و رعیتی بینوا، از اسب صرفه جوئی هائی که برای یک کشور دهقانی ویران در نظر گرفته شده بر اسبی که پرولتاریا در جستجوی آنست و نمی تواند در جستجویش نباشد، یعنی بر اسب صناعت ماشینی بزرگ و الکتریفیکاسیون و سد ولخف و غیره سوار شویم.

من در افکار خودم نقشه عمومی کار خودمان، سیاست خودمان، تاکتیک خودمان و استراتژی خودمان را بدینسان با وظایف تجدید سازمان بازرسی کارگری و دهقانی پیوند میدهم. بدینسان است که آن اهتمام فوق العاده و آن توجه فوق العاده ای که ما بایستی نسبت به امر بازرسی کارگری و دهقانی مبذول داریم تا آنرا در اوج فوق العاده ای قرار دهیم و هیئت رئیسه ای به آن اعطا کنیم که دارای حقوق و اختیارات کمیته مرکزی باشد و غیره و غیره، در نظر من توجیه میگردد.

این توجیه عبارت از آنست که ما تنها از طریق تصفیه حداکثر دستگاه دولتی، از طریق حداکثر تقلیل تمامی آنچه که در این دستگاه ضرورت مطلق ندارد قادر خواهیم بود مسلماً دوام بیاوریم. و ضمناً ما قادر خواهیم بود نه در سطح یک کشور خرده دهقانی، نه در سطح این محدودیت همگانی، بلکه در سطحی که بلاانحراف بسوی صناعت بزرگ ماشینی ارتقاء مییابد، دوام بیاوریم.

اینست آن وظایف عالییه ای که من برای بازرسی کارگری و دهقانی خودمان آرزومندم. باین جهت است که من برای آن نقشه درآمیختن یک مقام عالییه حزبی بسیار صاحب اتوریته را با کمیساریای ملی «عادی» طرح میکنم.

۲ مارس ۱۹۲۳

در تاریخ ۴ مارس سال ۱۹۲۳ در شماره ۴۹

روزنامه «پراودا» بامضاء ن. لنین بچاپ رسید.

(۳۳۸) لنین مقاله خود «در باره کودکی «چپ» و در باره خرده بورژواژمنشی» را در نظر دارد.

(۳۳۹) نیروهای جمهوری خاور دور در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۲۲ وارد ولادیوستک شدند و باتفاق پارتیزانها شهر را از قید گارد سفیدها و ژاپنها رها ساختند.

(۳۴۰) کنگره بین المللی صلح در لاهه که از ۱۰ تا ۱۵ دسامبر سال ۱۹۲۲ جریان داشت از طرف انترناسیونال اتحادیه ها در آمستردام تحت فشار توده های کارگر بمنظور مبارزه با خطر جنگ جهانی نوین تشکیل گردید. هیئت نمایندگی شوروی که بر اثر اصرار کارگران انقلابی اتحادیه ها و کتوپراتیفها باین کنگره دعوت شده بود با وجود مقاومت اکثریت اپورتونیست کنگره، وظائف پرولتاریا را در مورد جنگ طبق رهنمودهای لنین بیان داشت. کنگره برنامه اقدامی را که از طرف هیئت نمایندگی شوروی پیشنهاد شده بود، رد کرد.

(۳۴۱) رجوع شود به تبصره ۷۵ کتاب حاضر. ﴿رجوع شود به مقاله تحت عنوان: «در باره مالیات جنسی». حجت. ب﴾.

(۳۴۲) مقاله لنین «چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان بدهیم» - و «بهتر است کمتر، ولی بهتر باشد» که ادامه اولین مقاله است برای دوازدهمین کنگره حزب نوشته شده بود.

دوازدهمین کنگره حزب کمونیست (ب) روسیه که از ۱۷ تا ۲۵ آوریل سال ۱۹۲۳ جریان داشت در تصمیمات خود تمام دستوراتی را که لنین ضمن آخرین مقالات و نامه های خود داده بود، در نظر گرفت. کنگره قطعنامه مخصوصی «در باره وظائف بازرسی کارگری و دهقانی و کمیسیون مرکزی تفتیش» تصویب نمود و تصمیمی در باره یکی کردن ارگانهای کمیسیون مرکزی تفتیش و کمیساریای ملی بازرسی کارگری و دهقانی، اتخاذ کرد.

﴿پایان - آخرین بخش از کتاب «لنین». حجت برزگر﴾